



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



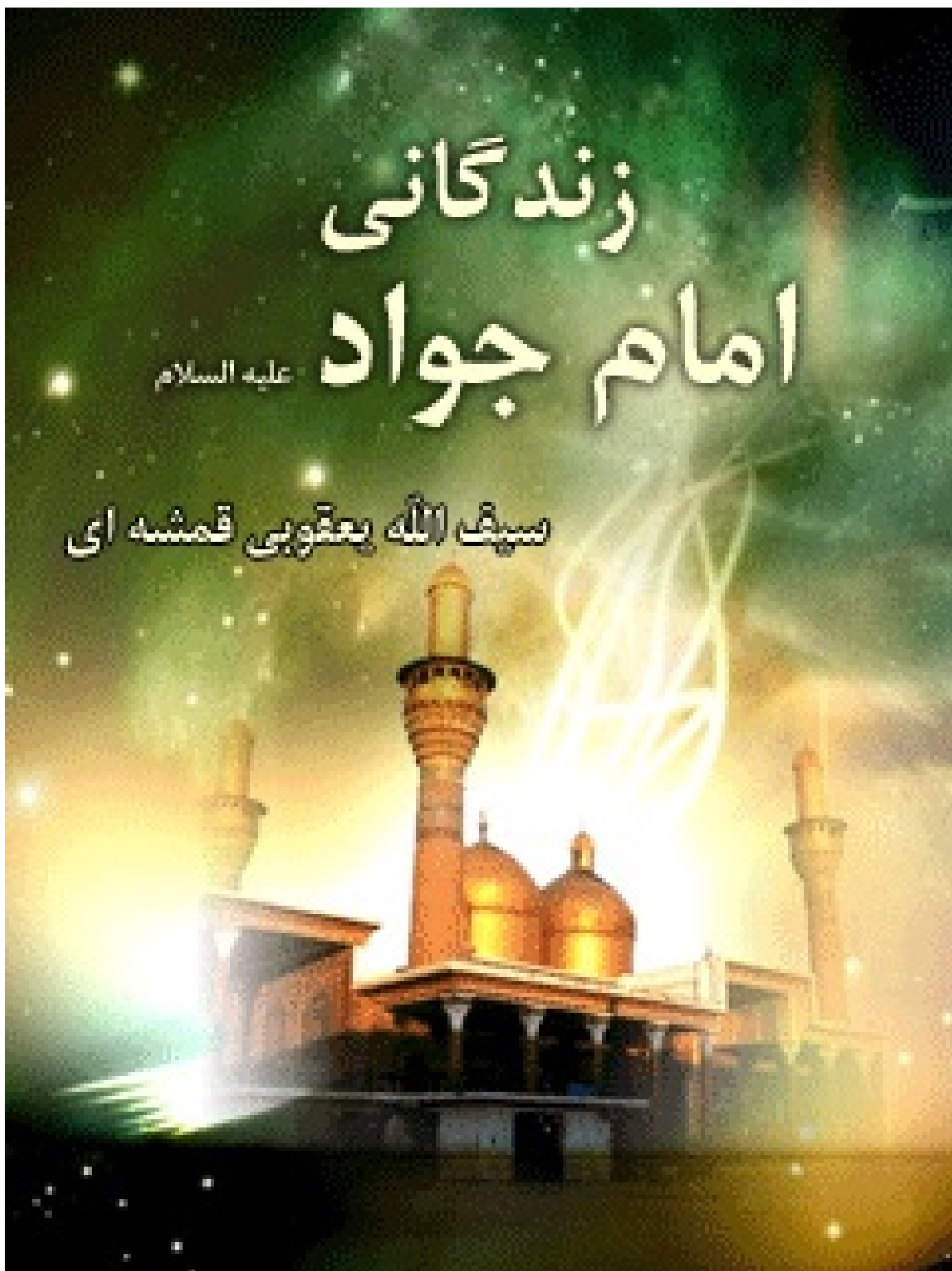
عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

زندگانی

امام جواد
علیه السلام

سیف الله یعقوبی قمشه ای



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندگانی امام جواد علیه السلام

نویسنده:

یعقوبی قمشهای

ناشر چاپی:

مسجد الغدير

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	زندگانی امام جواد علیه السلام
۹	مشخصات کتاب
۹	مقدمه
۹	ابزار تکامل
۱۰	واقعیت‌های عینی متضاد
۱۱	مکانب فکری و عقیدتی
۱۱	رفع ناسازگار وحی الهی با عینیت خارجی
۱۲	دلایل این نظریه
۱۲	لزوم شناسائی پیشوایان
۱۳	تشکیل مجمع علمی و تحقیقی در قم
۱۳	عصر مأمون
۱۳	اشاره
۱۴	مأمون و درگذشت علی بن موسی الرضا
۱۴	آغاز زندگی
۱۴	اشاره
۱۵	نکته ی قابل توجه
۱۵	زمامداران معاصر
۱۵	اشاره
۱۵	مأمون
۱۵	اشاره
۱۶	خلیفه دانشمند
۱۶	آغاز شکاف میان امین و مأمون

- درگیری دو برادر بر سر خلافت ۱۶
- شکست امین ۱۷
- قتل امین ۱۷
- ماجرای ولایت‌عهدی امام هشتم ۱۷
- انگیزه‌های مأمون ۱۸
- خشم و نفرت عمومی از حکومت عباسی ۱۸
- دو عامل دیگر ۱۹
- سرخوردگی مأمون از بنی‌عباس ۱۹
- عکس‌العمل احتمالی امام هشتم ۲۰
- شواهد تاریخی ۲۰
- معتصم عباسی ۲۱
- اشاره ۲۱
- ژست‌های عوام فریبانه ۲۱
- قدرت ترکها در حکومت معتصم ۲۲
- انتقال پایتخت به سامراء ۲۲
- خلیفه ی امی، وزیر عامی ۲۳
- آغاز ضعف حکومت عباسی ۲۳
- مناظرات امام نهم ۲۳
- مناظره ی یحیی بن اکثم ۲۳
- اشاره ۲۳
- یحیی بن اکثم کیست؟ ۲۴
- مناظره‌ی یحیی با امام ۲۴
- دومین مناظره ۲۵
- اعتراف قاضی ۲۵

۲۵	یاران امام جواد
۲۵	آشنایی با یاران امام جواد
۲۵	اشاره
۲۶	علی بن مهزیار
۲۶	اشاره
۲۶	مکاتبات علی با امام جواد
۲۷	فرزند شایسته علی
۲۷	آثار علمی علی بن مهزیار
۲۸	احمد بن محمد بن ابی نصر بزندی
۲۸	اشاره
۲۸	یک درس اخلاقی
۲۸	محمد بن اسماعیل بن بزیع
۲۹	اشاره
۲۹	حمایت از مظلومان و ستمدیدگان
۲۹	حسین بن سعید اهوازی
۲۹	اشاره
۳۰	تألیفات حسین بن سعید
۳۰	یک حدیث ارزنده
۳۱	احمد بن محمد بن خالد برقی
۳۱	اشاره
۳۱	روش احمد در نقل روایات
۳۱	برقی از نظر دانشمندان عامه
۳۱	تألیفات برقی
۳۱	داستانی جالب از برقی

- ۳۲ ابراهیم بن مهزیار اهوازی
- ۳۲ اشاره
- ۳۳ ابراهیم چگونه به وکالت رسید؟
- ۳۳ انتصاب فرزند ابراهیم به جانشینی پدر
- ۳۳ نمونه‌هایی از اخبار غیبی امام
- ۳۳ اشاره
- ۳۴ نام او را احمد بگذار
- ۳۴ رهایی زندانی
- ۳۵ بندهای زنجیر را پاره کرد
- ۳۵ نان جوین برای من خوش‌تر است
- ۳۶ فرزانهایی کوتاه از سخنان امام جواد
- ۳۶ اشاره
- ۳۶ اینک سخنان امام
- ۳۶ ازدواج با توطئه
- ۳۷ اشاره
- ۳۷ هدف‌های مأمون
- ۳۸ شهادت امام نهم
- ۳۸ توطئه حسودان
- ۳۹ اجرای توطئه
- ۴۰ پاورقی
- ۴۵ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

زندگانی امام جواد علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: یعقوبی قمشه‌ای، سیف‌الله
 عنوان و نام پدید آور: زندگانی امام جواد علیه السلام / یعقوبی قمشه‌ای
 مشخصات نشر: تهران: مسجد الغدیر، ۱۳۶۴.
 مشخصات ظاهری: ص ۱۲۱
 فروست: (تاریخ زندگی پیشوایان اسلام ۹)
 شابک: بها: ۲۰۰ ریال
 وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس
 موضوع: محمد بن علی تقی (ع)، امام نهم، ۲۲۰ - ۱۹۵ ق.
 رده بندی کنگره: ۱۳۶۴ BP۴۸/۷۹
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۸
 شماره کتابشناسی ملی: م ۶۴-۸۷۰

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم ترسیمی گویا و مستند از زندگی پیشوایان آئین اسلام، آئین خاتم، و پیامبر آن، خاتم پیامبران، و کتاب وی، آخرین کتاب آسمانی است که برای هدایت و راهنمایی جامعه انسانی به سعادت دو جهان، فروفرستاده شده است و این حقیقت از آیات قرآن و سخنان آورنده آن کاملاً مفهوم می‌باشد. پیامبر اسلام، نه تنها پایه‌گذار این آئین، بلکه تکمیل‌گر آن نیز می‌باشد، و به وسیله (قرآن) و سنت او تمام نیازمندیهای انسان از نظر اصول و فروع بیان شده، و احتیاج جامعه، به غیر وحی الهی کاملاً مسدود گردیده است، و آیه ی یاد شده در زیر این حقیقت را کاملاً روشن می‌سازد: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا (مائده آیه ۳): [صفحه ۶] امروز آئین شما را تکمیل کردم و نعمت خود را در حقتان به پایان رسانیدم، و اسلام را به صورت یک آئین جاودان برای شما پذیرفتم. در اهمیت مفاد این آیه، همین بس که طبری از «سدی» نقل می‌کند که: پس از نزول این آیه، دیگر حکمی از حلال و حرام فرود نیامد [۱] حتی وقتی که ابن عباس این آیه را تلاوت می‌کرد، یک فرد یهودی برخاست و گفت: هر گاه چنین آیه‌ای بر جامعه یهود فرود می‌آمد، ما آن روز را برای خود روز عید اعلام می‌کردیم [۲]. آیه ی یاد شده اعلام می‌دارد که آئین خاتم از هر نظر کامل می‌باشد، خواه از نظر عقیده و اصول، و خواه از نظر احکام و فروع، حتی نه تنها از نظر «تبیین مفاهیم و معارف» و یا «تشریح و تقنین» تکمیل گردیده است، بلکه از جهات دیگر که مایه ی بقاء و استمرار وجودی آن آئین در طول زمان است، نیز کامل می‌باشد [۳].

ابزار تکامل

ابزار تکامل شریعت دو چیز بیش نیست، و شریعت محمدی از طریق وحی الهی، و سنت پیامبر که گفتار و رفتار و [صفحه ۷] تقریر

او را در برمی‌گیرد، تکمیل گردیده است. نقش قرآن در مورد تکامل شریعت بسیار روشن است و کافی است که بدانیم قرآن خود را بیانگر همه چیز معرفی می‌کند و می‌فرماید: و نزلنا علیک الكتاب تبیاناً لکل شیئی (نحل - آیه ی ۸۹) قرآن را بر تو فرو فرستادیم که بیانگر همه چیز است. شکی نیست که مقصود از «کل شیئی» «چیزهائی» است که بیان آن وظیفه ی سفرای الهی و پیامبران آسمانی است و گرنه بیان اصول معماری و معادلات ریاضی و فرمول‌های فیزیکی و شیمیائی در شان پیامبران نیست تا قرآن بیانگر آن باشد و اگر بپذیریم که آیه مفاد گسترده‌تری دارد و این کتاب بیانگر همه علوم و دانشها است، باید گفت: بهره‌گیری از قرآن در چنین زمینه‌ها در گرو داشتن «شم خاص» و «حس دیگری» است نوع مردم فاقد آن می‌باشند - و لذا - از آن کتاب، در چنین زمینه‌ها، نمی‌توان بهره کامل برد هرچند ممکن است افراد استثنائی و تربیت یافتگان مکتب وحی از آن، پیرامون این مسائل نیز بهره ببرند. در هر حال، قرآن هم در زمینه ی معارف و اصول، و هم درباره‌ی تشریح و تقنین، بیانگر همه ی نقاط مربوط به آن دو، می‌باشد. آنچه گفته شد مربوط به موقعیت قرآن در زمینه تبیین نیازمندیهای جامعه اسلامی است. و عظمت موقعیت سنت پیامبر [صفحه ۸] نیز از آیه ی یاد شده در زیر روشن می‌گردد، آنجا که می‌فرماید: «و ما ینطق عن الهوی» (نجم آیه ی ۳): او از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید. «و ما اتاکم الرسول فخذوه و مانهاکم عنه فانتهوا» (حشر آیه ی ۷) آنچه پیامبر در اختیار شما گذارد، بپذیرد، و از آنچه که بازداشت، اجتناب ورزید.

واقعیت‌های عینی متضاد

در برابر اعلام الهی، که شک و تردید به آن راه ندارد، یک حقیقت عینی ملموسی قرار گرفته است که در آغاز نظر با مسأله تکمیل دین از اصول و معارف و یا تقنین و تشریح، سازگار نیست و آن اینکه: در آخرین شعله‌های حیات پیامبر از بسیط‌ترین و ساده‌ترین مسائل اسلام گرفته تا به پیچیده‌ترین آن، آنچنان اختلاف و نزاع پدید آمد که امت واحد را به امتهای، تبدیل نمود، و مکتب‌ها و منهج‌های گوناگون در اصول و فروع پدید آورد که برخی را یادآور می‌شویم: الف - پیامبر در بستر بیماری افتاده بود، دستور فرمود، قلم و کاغذی بیاورند، تا برای امت چیزی بنویسد که پس از او گمراه نشوند، در این موقع کس و یا کسانی «که شم سیاسی نیرومندی داشتند» با آن مخالفت ورزیدند و گفتند: بیماری بر پیامبر غلبه کرده است وقتی پیامبر، اختلاف و نزاع آنان را دید، از همگان [صفحه ۹] روی برتافت و گفت: برخیزید و بروید، شایسته نیست که نزد من نزاع و مناقشه کنید و در عظمت خسارت این اختلاف ابن عباس گفت: شالوده‌ی همه ی مصائب روزی ریخته شده که میان پیامبر و نگارش نامه او، مانع شدند [۴]. ب - پیامبر گرامی پیش از بیماری، سپاهی را به فرماندهی «اسامه» ترتیب داد که راه روم «شام کنونی» را در پیش گیرد و پیش از حرکت سپاه، وجود نازنین او در تب فرو رفت، سران صحابه، سپاه را به عناوین مختلف از حرکت باز داشتند، تا آنجا که رسول گرامی با تب شدیدی پیامی به سران سپاه فرستاد و گفت: جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنه [۵]. «اسامه» را آماده حرکت سازید، هرکس از همراهی او تخلف کند، خدا او را از رحمت خود دور کند. ج - تنها این دو مورد نیست که اختلاف و نزاع در گرفت بلکه در موت و مرگ پیامبر، از طرف خلیفه ی دوم جنجالی بر پا شد و مدعی گشت که پیامبر نمرده و نخواهد مرد و بسان موسی به میقات رفته است، حتی در محل دفن او مشاجره‌ای رخداد و گروهی طرفدار دفن او در «بیت المقدس» شدند. و سرانجام با نقل حدیثی از پیامبر «الانبیاء یدفنون حدیث یموتون» پیامبران هر کجا بمیرند و در همان جا به خاک سپرده می‌شوند، اختلاف [صفحه ۱۰] پایان پذیرفت. [۶]. بالاتر از همه مسأله ی خلافت و امامت مسلمین بود که گروهی طرفدار گزینش از طریق «شوری» و گروهی دیگر طرفدار تنصیص الهی بودند و این مسأله آنچنان اختلاف و شکافی در میان امت اسلامی پدید آورد، که ضررهای عظیم آن، قابل جبران نبوده و نخواهد بود و به تعبیر «شهرستانی در ملل و نحل» در هیچ موضوع دینی، شمشیر از نیام کشیده نشده مانند مسأله ی «امامت و پیشوائی» [۷].

مکاتب فکری و عقیدتی

نه تنها اختلاف در پیشوائی سیاسی مایه‌ی تشکیل دو فرقه‌ی عظیم اسلامی گردید، بلکه اختلاف در مرجع فکری و عدم اتفاق بر یک مرجع صلاحیتدار، سرچشمه، تفرقه‌ها و جدائی‌ها، و مایه‌ی پدید آمدن مکاتب‌های فکری و عقیدتی، در اسلام گردید، و مسلمانان را به فرقه‌های هفتادگانه و یا به تعبیر ظریفی هفت صدگانه تقسیم کرد. در اواخر نخستین قرن اسلامی، مکتب «معتزله» و «جبریه» چهره‌شان دادند ولی چیزی نگذشت که معتزله به فرقه‌هایی: ۱- واصلیه ۲- هذلیه ۳- نظامیه ۴- خابطیه ۵- بشریه ۶- معمریه ۷- مرداریه ۸- ثمانیه ۹- هشامیه ۱۰- جاحظیه ۱۱- خیاطیه ۱۲- جبائیه. [صفحه ۱۱] تقسیم شدند و هر کدام برای خود در معارف الهی و عقیدتی، رای و نظری، و گروه و پیروی پیدا کرد. رقیب معتزله «جبریه» نیز به فرقه‌هایی: ۱- جهمیه ۲- تجاریه ۳- ضراریه تقسیم شدند و درباره اسلام و ایمان و افعال خدا، اظهار نظرهایی کرده و جنگ کلامی و فکری را به راه انداختند. گروه عظیمی از مسلمانان تنها درباره‌ی صفات خدا از نظر نفی و اثبات به فرقه‌هایی: ۱- اشعری ۲- مشبهه ۳- کرامیه تقسیم گردیدند، و حرکت‌های خونین و نبردهای ویرانگر میان طوائف اسلامی آغاز شد. چه خون‌های مقدسی ریخته شد، و دیار آبادی ویران گردید. این فرقه‌ها بر اثر اختلاف در مسائل محدودی مانند: صفات و افعال خدا پی‌ریزی شدند و اگر دیگر اختلافات را درباره امامت و پیشوائی، و عالم برزخ و معاد انسان بر آنها بیفزائیم با فرقه‌های بی‌شماری روبرو می‌شویم که جان‌ها را آزار، و دل‌ها را تکان می‌دهد. و انسان با خود می‌گوید: چگونه امت واحدی با تبیین و روشن شدن مجموع اصول و فروع آن به وسیله‌ی کتاب خدا و سنت پیامبر، به این همه اختلاف و نزاع کشیده شدند، و آیه‌ی: «و ان هذه امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون» را به دست فراموشی سپردند. [صفحه ۱۲] هرگاه اختلاف در فروع و تعدد مکتبهای فقهی مسلمین را بر این اختلاف بیفزائیم وحشت انسان افزایش یافته و از این تشعب و اختلاف به خود می‌لرزد. و از اختلاف صحابه و تابعین و شاگردان آنان تا برسد به اختلاف چهار امام فقهی اهل تسنن، انگشت حیرت به دندان می‌گیرد. اینجا است که یک فرد آگاه از پایه و عظمت اختلاف، در جمع میان آن تکمیل دینی و تبیین همه چیز از نظر اصول و فروع و این اختلاف عمیق و ژرف که حاکی از عدم اکتمال دین و نبودن بیان کافی در این زمینه‌ها، متحیر می‌گردد و یا با خود می‌گویند چگونه این امت، با پذیرفتن تکمیل آئین الهی، در مسیر اختلاف و دودستگی قرار گرفتند، اگر مساله تکمیل و صحیح و استوار است این همه اختلاف در اصول و جذور اسلام چه معنی دارد. و اگر این نوع اختلافها یک امر طبیعی است، پس تکمیل دین چه معنی دارد.

رفع ناسازگار وحی الهی با عینیت خارجی

برای رفع این نوع سازگاری، دو راه‌حل وجود دارد که در ذیل بیان می‌گردند: ۱- پیامبر گرامی از طریق قرآن و سنت خود، اصول و فروع را دقیقاً بیان کرد، ولی امت اسلامی، با مشاهده بیان‌های قرآن و نبوی از آن سربرداشتند و مکاتبی را پی‌ریزی کردند و با لجبازی خاصی در برابر آن همه آیات و روایات واضح و روشن، [صفحه ۱۳] ایستادند. یک چنین احتمال دور از واقع‌بینی است و اگر هم در برخی از مسائل سیاسی و حکومتی صحیح پیامبر شد. در همه‌ی مسائل درست نیست، زیرا افرادی که در گسترش اسلام و دفاع از حریم آن جان و مال بذل نموده بودند، هرگز در برابر وحی الهی و ارشاد رسول او، لجبازی نمی‌کردند و در مقابل اظهار شخصیت نمی‌نمودند. ۲- کلیه‌ی مسائل عقیدتی و فکری، و وظائف فردی و اجتماعی و آنچه که جامعه‌ی اسلامی تا روز رستاخیز به آن نیاز دارند، در کتاب خدا آمده و در سنت پیامبر وارد شده است ولی بهره‌گیری از آن، به ارشاد و راهنمایی افراد خاصی نیاز دارد که در مکتب الهی تربیت یافته و از رموز کتاب و خصوصیات، آن، و متن سنت پیامبر، و کیفیت استدلال با آن، کاملاً آگاه بوده باشند، و با مراجعه به چنین گروه می‌توان حقیقت تکمیل آئین اسلام را لمس کرد، و رمز آن را به دست آورد و اگر امت

اسلامی به چنین گروهی مراجعه می‌کردند نه در اصول و مسائل عقیدتی این همه بیراهه می‌رفتند و مکتب‌هایی پی‌ریزی می‌کردند، و نه در فروع و وظائف فردی و اجتماعی دچار مکتب‌های فقهی متضاد و متخالف می‌گشتند که جز یکی، همگی برخلاف حقیقت واقع است. با توجه به این اصل، اختلاف میان وحی الهی دایر بر [صفحه ۱۴] تکمیل شریعت از نظر اصول و فروع، و عینیت خارجی حاکی از سرگردانی امت در بسیاری از مسائل عقیدتی و وظیفه‌ای، و نیافتن راه بر بسیاری از مشکلات، کاملاً مرتفع می‌شود، زیرا تنصیب وحی الهی دایر بر تکمیل دین و بیان همه ی نیازهای فکری و عملی حقیقتی است غیرقابل انکار، و هیچ فرد وارد بر کتاب و سنت نمی‌تواند آن را انکار کند. ولی این تقصیر گروهی از امت اسلامی است که بیراهه را بر راه برگزیده و از راهی که آنها را به حقیقت کتاب و متن سنت پیامبر رهبری می‌کرد نرفتند، و در نتیجه با یک رشته مکاتب کلامی و فقهی که جز یکی، همگی ضلالت و گمراهی است و روبرو شدند و اگر راه تربیت یافتگان را می‌پیمودند، بسیاری از اختلافات برطرف می‌گشت و تنها یک رشته اختلافاتی باقی می‌ماند که لازمه ی طبیعی بقاء یک مکتب در طول قرن‌ها است.

دلایل این نظریه

این نظریه که به صورت احتمال مطرح گردید با توجه به آنچه که محدثان اهل سنت و شیعه نقل کرده‌اند از حالت احتمال بیرون می‌آید، و صورت قطعی به خود می‌گیرد زیرا می‌بینم که پیامبر گرامی با قطعیت هرچه تمام‌تر گروهی را به صورت «عدل» و لنگه ی کتاب خدا معرفی می‌کند، و تمسک به گفتار آنها را مایه ی مصونیت از ضلالت و گمراهی می‌داند و در این مورد از عبارات و جمله‌های مختلف و متنوع کمک می‌گیرد. [صفحه ۱۵] گاهی می‌فرماید: یا ایها الناس انی قد ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی. [۸]. (ای مردم من در میان شما چیزی باقی گذاشتم، مادامی که آن را بگیریید گمراه نمی‌شوید، یکی کتاب خدا و دیگری عترت من. و گاهی می‌فرمود: الا- یا ایها الناس فانما انا بشر یوشک ان یاتی رسولہ بی فاجیب و انی تارک فیکم تقلین اولهما کتاب الله فیہ الہدی و النور، فخذوا بکتاب الله و استمسکو به... و اهل بیتی [۹]. این بخشی از احادیث پیرامون عترت، حاکی از آن است که رجوع به عترت، مایه ی صیانت امت از ضلالت و گمراهی است. و ترک هر دو و یا یکی، مایه ی انحراف می‌باشد. و اگر امت اسلامی با داشتن کتاب و سنت، از عترت او استمداد می‌کردند، از ضلالت و مکتب‌سازی و فرقه‌گرایی، مصون می‌ماندند. و به خاطر انحراف از «عترت» دچار این همه تفرقه‌ها و تضادها شدند پیامبر گرامی به این پایه از تصریح اکتفاء نکرده و در احادیث دیگر تعداد آنها را نیز معین کرده است و از این طریق راه شک و تردید را در شناسائی آنها به روی شکاکان بسته است آنجا که فرموده است: [صفحه ۱۶] لا یزال الدین قائماً حتی تقوم الساعة او یكون علیکم اثناعشر خلیفۃ کلهم من قریش.. [۱۰]. آئین اسلام تا روز قیامت و روزی که دوازده خلیفه بر آنان حکومت کند، بر جا است و همگان از قریش می‌باشند. امیرمؤمنان در تفسیر حدیث پیامبر یاد آورد می‌شود که این پیشوایان قریشی، از تیره هاشم خواهند بود، و دیگران را صلاحیت این مقام نیست آنجا که می‌فرماید: «ان الأئمة من قریش فی هذا البطن من هاشم لاتصلح علی سواهم و لایصلح الولاة من غیرهم [۱۱]. «پیشوایان قریشی همگی از تیره ی هاشم می‌باشند دیگران بر این منصب صلاحیت ندارند و ولایت دیگران، صحیح نخواهد بود.

لزوم شناسائی پیشوایان

اکنون که پیامبر گرامی درباره ی عترت و پیشوایان امت تا این حد سخن گفته، و آنها را «قرین» کتاب، و مایه ی هدایت دانسته است، لازم است، این گروه از پیشوایان را به خوبی بشناسیم، از بیان و گفتار، و اعمال و کردار آنان، راه و رسم زندگی را بیاموزیم و از گمراهی و سرگردانی مصون بمانیم. در طول قرون از طرف محدثان و سیره‌نگاران، کتابهای مفصل و مختصری پیرامون زندگانی آنان نوشته شده و قسمتی از آنها چاپ شده است، ولی این کتابها با احترام به مؤلفان آنها، عطش جوانان امروز را

فرونی‌نشانند و آنها را اشباع نمی‌کند. [صفحه ۱۷] زیرا سبک نگارش گذشتگان به صورت تاریخ نقلی است و تحلیل رشته حوادث از نظر علل و معالیل، در آن ملحوظ نمی‌باشد در حالی که امروز جوان، خواهان تاریخ تحلیلی است که با تکیه بر اصول مسلم تاریخی، حوادث را از نظر علل و نتایج تشریح نماید. امام «اسوه» و «الگو» و «پیشوا» است، و در تحلیل زندگی آنان بیشتر باید روی زندگی اجتماعی و سیاسی و علمی آنان تکیه کرد، و از این طریق درهای هدایت را به روی پیروان آنها گشود.

تشکیل مجمع علمی و تحقیقی در قم

برای همین منظور، در موسسه‌ی امام صادق (قم مرکز تحقیقات اسلامی) مجمعی از گروهی از جوانان پرشور و اهل تحقیق، تشکیل گردید تا در پرتو سرپرستی افراد با کفایت و با سابقه در تحلیل شخصیت پیشوایان، زندگی دوازده امام معصوم به صورت مستند و فشرده تنظیم گردد و در اختیار علاقمندان گذارده شود. این مجمع علمی و تحقیقی از آغاز سال شصت هجری شمسی، آغاز به کار کرد و دانشمند معظم جناب آقای مهدی پیشوائی که از نویسندگان معروف حوزه علمیه می‌باشد و در زمینه حیات پیشوایان تألیفاتی دارند، اداره‌ی این مجمع را برعهده گرفت و نتیجه آن این شد که زندگی بخش مهمی از پیشوایان ما به رشته‌ی تحریر درآمد که بخشی از آنها آماده، چاپ و بخشی دیگر در دست تنظیم و پاک‌نویسی می‌باشد. [صفحه ۱۸] هیأت مدیره مسجد الغدیر (تهران) واقع در خیابان میرداماد از چنین آثار ارزنده‌ی تاریخی آگاه شدند و از مدیر موسسه درخواست کردند که افتخار نشر این آثار نصیب این مسجد گردد، و مدیر موسسه نیز با این پیشنهاد موافقت کرد و آنچه که تاکنون پیرامون زندگانی امامان دوازده گانه تنظیم شده و از تصحیح نهائی گذشته است در اختیار مدیر مسجد نهاد، و تصمیم گرفت که در پرتو عنایات خداوند متعال زندگی همه‌ی ائمه را به صورت مطلوب و دلپسند و مطابق با روح زمان، تدوین کرده و نشر آن را در اختیار آنان بگذارد. امید است که نشر این کتابها طلیعه‌ی نشر آثار ارزنده دیگری باشد که نوع مردم انتظار آن را از چنین مراکز دینی دارند. جای تشکر و سپاس است که در قلب شمال تهران، مسجد با شکوهی به نام مسجد الغدیر از طریق داشتن کتابخانه وسیع، و تأسیس کلاسهای عقاید و آموزش قرآن، و صندوق قرض الحسنه، پیوسته در خدمت اسلام و تشیع بوده و می‌باشد. ما این گام را به مؤسس محترم جناب آقای حاج سید مهدی موسوی آل طعمه که با همت والای خود خدمات اسلامی وسیعی در تأسیس بیمارستان سوم شعبان و مدارس اسلامی و علوی داشته‌اند و همچنین به صدیق معظم حضرت حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج آقا مهدی حائری تهرانی امام جماعت آن مسجد که در قم و تهران بنیان گزار مدارس و کتابخانه و انتشارات معارف [صفحه ۱۹] جعفری بودند و به سایر خدمتگزاران صدیق و راستین آن کانون الهی تبریک گفته و از خداوند بزرگ توفیقات روزافزون همگان را خواهانیم. بمنه و کرمه قم - صفائیه - موسسه امام صادق (ع) جعفر سبحانی ۲۷ / ۵ / ۶۴ [صفحه ۲۳]

عصر مأمون

اشاره

عصر مأمون عصر شکوفائی تمدن اسلامی و تکامل اندیشه‌های کلامی و فلسفی و روزگار برخوردار مکاتب غربی از یونان و روم با تمدن اسلامی بود. در آن زمان کتابهای علمی یونان باستان و رومیان به زبان عربی بازگردانیده شده و تحولی در فرهنگ اسلامی پدید آمده بود. فرهنگ اسلامی، فرهنگ استوار و پویایی است که در برخوردار خود با افکار و اندیشه‌های دیگران حالت پذیرائی و جداسازی دارد: آنچه را که با اصول خود منطبق ببیند برگزیده و پرورش می‌دهد و آنچه را که منافی با اصول و تعالیم آسمانی و صلاح جامعه بشری ببیند، طرد کرده نابود می‌سازد. در آن عصر بر اثر تمدنی که به وسیله‌ی پیامبر گرامی و یاران او و بالاخص

پیشوایان معصوم شیعه پی‌ریزی گردیده بود، مسلمانان از نظر علم و دانش، فلسفه و حکمت، فنون رزمی و [صفحه ۲۴] نظامی و... به پایه بلندی رسیده بودند و اکثر نقاط معمور جهان را با نور علم و تمدن روشن کرده بودند و به همین جهت، دارالترجمه‌ها، و دارالتالیف‌ها، و دارالتحقیق‌های فراوانی در گوشه و کنار کشور پهناور اسلامی پدید آمده بود و اندیشمندان اسلامی علوم و فلسفه و تکامل تمدن را پی‌گیری کرده و سرگرم تحقیق و تعلیم بودند. علم و دانش با تأسیس مدارس و دانشگاه‌ها بالاخص در نقاط مرکزی کشور اسلامی مانند بغداد، دمشق، قاهره، و بخشی از حجاز در حال گسترش بود. مدارک این مطلب به اندازه‌ای فراوان است که ما را از نقل آن بی‌نیاز می‌سازد. عصر مأمون و یزیدگی دیگری نیز داشت و آن گرایش نوع مسلمانان به خاندان رسالت بالاخص فرزندان حضرت علی (ع) و در طلیعه‌ی آنان حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بود. این گرایش به حدی بود که خلیفه‌ی وقت نمی‌توانست آن را نادیده بگیرد و یا در قطع ریشه‌های آن خود را پیروز بیند و چون گرایش مردم به خاندان رسالت و سران اهل بیت مایه‌ی ترس و بیم مأمون بود، وی برای اینکه خود را از هر نوع بیم و ترسی برهاند، تصمیم گرفت که زندگانی رئیس خاندان رسالت را تحت نظر گرفته و از رفت و آمد مردم نزد وی دقیقاً آگاه شود ولی چون این کار با فقدان وسائل تندرو آن روز به خوبی انجام نمی‌گرفت، به ناچار تصمیم گرفت او را در کنار خود جای دهد و از نزدیک زندگی او را تحت نظر داشته باشد از این جهت بود که حضرت ثامن‌الائمه (ع) را از مدینه به طوس دعوت کرد (و در حقیقت جبراً [صفحه ۲۵] احضار نمود) و سپس به عللی که در زندگانی امام هشتم منعکس است او را مسموم ساخت و تصور کرد که زندگی برای او از این به بعد گوارا خواهد بود. این سنت شوم در میان خلفای عباس باقی ماند و هر کدام از آنانکه بر کرسی خلافت تکیه می‌زد، می‌کوشید بزرگ خاندان رسالت را که محور قلوب و مورد علاقه‌ی توده‌های مسلمانان بود، در کنار خود جای دهد و از نزدیک، کلیه‌ی خصوصیات زندگانی او را زیر نظر داشته باشد، و شما این سنت پایدار را در تمام دوران حکومت خلفای عباسی تا روزی که امام حسن عسگری (ع) در پادگان نظامی سامراء به وسیله معتمد عباسی مسموم گردید مشاهده می‌نمائید.

مأمون و درگذشت علی بن موسی الرضا

شهادت حضرت رضا (ع) فکر مأمون را به صورت نسبی آرام کرد اما از فرزند امام هشتم که به صورت کودک خردسالی در مدینه می‌زیست، کاملاً خائف بود او از علاقه مردم به این خاندان، و علم و دانش سرشار فرزند آن امام کاملاً آگاه بود، از این نظر وقتی از طوس به بغداد رفت، امام جواد (ع) را به بغداد دعوت کرد تا بدین وسیله از اجتماع علویها و نفوذ آنان جلوگیری به عمل آورد، حتی به این نیز اکتفاء نکرد و پیوندی میان خود و فرزند امام هشتم به وجود آورد، و دختر خود، به نام «ام الفضل» را به آن حضرت تزوج نمود. [صفحه ۲۶]

آغاز زندگی

اشاره

امام جواد که نامش «محمد» و کنیه‌ی او «ابوجعفر» و لقب او «تقی» و «جواد» است در ماه مبارک رمضان سال ۱۹۵ هجری در شهر مدینه دیده به جهان گشود. [۱۲]. مادر او «سبیکه» که از نواده‌های «ماریه قطیبه» همسر رسول خدا (ص) به شمار می‌رود، از نظر فضائل اخلاقی در درجه‌ی بسیار والائی قرار داشت. [۱۳]. و از اینکه مادر آن حضرت را «خیره الاماء» (بهترین کنیزان) نامیده‌اند استفاده می‌شود که مادر آن حضرت کنیز بوده و به ازدواج با امام هشتم (ع) مفتخر گشته بوده است. روزی که پدر بزرگوار امام جواد (ع) درگذشت او حدود هشت سال داشت [۱۴]. [صفحه ۲۷]

نکته ی قابل توجه

غیر از امام محمد تقی (ع) چند تن از پیشوایان بزرگ دینی نیز از مادری «کنیز» به دنیا آمده‌اند، و گرچه مادر آنها در ردیف بردگان قرار گرفته بودند ولی زنان پاکدامن و با فضیلتی بودند و در اثر همین شایستگی توانستند مردان بزرگی را در آغوش خود پرورش دهند، و این موضوع یکی از تجلیگاه‌های تساوی انسان‌ها از نظر اسلام و مبارزه با بردگی بود زیرا از نظر اسلام، شخصیت و فضیلت هر فردی بستگی به شایستگی و استعداد‌های معنوی و انسانی او دارد و مسأله‌ی نژاد و تمایزات طبقاتی و رنگ پوست، و بردگی و امثال اینها نمی‌تواند معیار سنجش ارزش و شخصیت انسان باشد. با توجه به این معنی است که گاه پیشوایان دینی ما، یاران خود را به ازدواج با زنان غیر آزاد (برده) تشویق نموده می‌فرمود: «زنان برده را به همسری برگزینید زیرا بسیاری از آنها از نژادهائی هستند که از هوش سرشار و خرد برخوردارند در حالی که بسیاری از زنان مرفه فاقد آن می‌باشند [۱۵]. «حکیمه» خواهر امام رضا (ع) می‌گوید به هنگام ولادت امام محمد تقی (ع) نزد «خیزران» بوم نوزاد در روز سوم تولدش دیده به سوی آسمان گشود و به چپ و راست نگریست و گفت [صفحه ۲۸] اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله، من با ملاحظه‌ای چنین موضوع شگفت‌آوری هراسان برخاستم و به خدمت برادرم آدم و آنچه دیده بوم به عرض رساندم امام فرمود شگفتیهائی که بعد از این از او خواهید دید بیشتر از آنچه تاکنون دیده‌اید خواهد بود [۱۶]. «ابویحی صنعانی» می‌گوید: خدمت امام هشتم (ع) بوم، امام جواد را که کودکی خردسال بود نزد آن حضرت آوردند، فرمود: «این مولودی است که برای شیعه مولودی مبارک‌تر از او به دنیا نیامده است» [۱۷]. «نوفلی» می‌گوید: هنگام مسافرت امام رضا (ع) به خراسان به آن حضرت عرض کردم: با من امر و فرمانی ندارید؟ فرمود: پس از من از فرزندان «محمد» پیروی کن، من به سفری می‌روم که باز نخواهم آمد! [۱۸]. [صفحه ۲۹]

زامداران معاصر

اشاره

آشنایی با روش سیاسی امام جواد (ع) و کوشش‌های او در شکستن بندهای مهم استبداد و گسستن زنجیرهایی که بر دست و پای امت اسلامی گذارده بودند بستگی به این دارد که از خصوصیات زامداران معاصر این امام تا حدی آگاهی به دست بیاوریم: امام جواد (ع) با دو خلیفه‌ی عباسی یعنی مأمون و معتصم عباسی معاصر بود، و به دستور خلیفه‌ی دوم (معتصم) مسموم گردید و چشم از جهان بریست: اینک با زندگی این دو خلیفه اجمالاً آشنا شویم:

مأمون

اشاره

پسر هارون‌الرشید که نام وی «عبدالله» می‌باشد پس از برادرش امین هفتمین خلیفه این سلسله به شمار می‌رود وی از مادری به نام «مراجل» خراسانی متولد شد. مراجل از نظر مورخان زشت‌ترین و کثیف‌ترین کنیز آشپزخانه هارون بود، و علت ازدواج او با چنین زن زشت جریان [صفحه ۳۰] یاد شده در زیر است: هارون در بازی شطرنج با همسر خود زییده باخت، زییده دستور داد که وی با زشت‌ترین و کثیف‌ترین کنیز آشپزخانه همبستر شود. رشید که از این کار سخت ناراحت بود، حاضر شد که زییده از این پیشنهاد دست بردارد و در برابر آن، مالیات‌های مصر و عراق از او باشد ولی زییده نپذیرفت و سرانجام هارون با کنیز مزبور که همه‌ی صفات زشت در او جمع بود همبستر شد و کنیز آبستن گردید [۱۹] سرانجام دوران بارداری مادر به پایان رسید و مأمون دیده به

جهان گشود و رشید او را به جعفر برمکی سپرد تا او را در خانه خود پرورش دهد. از نظر تاریخ، تولد مأمون در سال ۱۷۰ بود و در شبی که پدر بر کرسی خلافت نشست او متولد گردید و در سال ۲۱۸ پس از ۴۸ سال عمر چشم از جهان بر بست. مأمون از نظر تربیت اجتماعی بیشتر زیر نظر فضل بن سهل که ذوالریاستین لقب یافته بود رشد و پرورش پیدا کرد، و او نیز حق نمک را اداء کرد و در دوران خلافت خود او را به وزارت گماشت و طاهر بن حسین ذوالیمینین را به فرماندهی کل قوا برگزید.

خلیفه دانشمند

از آنجا که مادر مأمون از یک خانواده کوچک و از قشر [صفحه ۳۱] پائین اجتماع بود، او هرگز فکر نمی کرد روزی بتواند به خلافت و حکومت برسد و پیوسته «کوچک‌زادگی» و پستی خانواده مادر، او را رنج می داد، از این جهت به فکر افتاد که این عقب‌ماندگی خارج از اختیار را به گونه‌ای جبران کند تا بتواند از برادر خود امین که از مادری بس بزرگ و نامدار به نام «زیبده» متولد شده بود، سبقت بگیرد، از این رو سعی کرد با فراگیری علوم و فنون، برتری خود را نسبت به برادر خود، به اثبات برساند. او در خلافت پدرش، تظاهر به پارسایی و دین‌داری و رفتار نیکو می کرد و به اشاره مربی خود فضل هر کاری را که امین در آن سستی نشان می داد، مأمون آن را با جدیت تعقیب می کرد، بدین ترتیب مأمون در دوران جوانی بر بخشی از علوم و فنون دست یافت و در اجتماع شهرت و محبوبیت به دست آورد، تا آنجا که می گویند: مأمون دانشمندترین فرد خاندان عباسی در عصر خود بود [۲۰]. و در میان خلفای عباسی آگاه‌ترین فرد، نسبت به فقه و کلام به شمار می رفت [۲۱]. و به خاطر همین تعریف‌ها و توصیف‌ها است که «فرید و جدی» می گوید پس از خلفای راشدین کسی با کفایت‌تر از مأمون نیامده است [۲۲]. امیر مؤمنان (ع) در پیشگویی‌های غیبی خود، از روی کار [صفحه ۳۲] آمدن فرزندان عباس گزارش داده و یادآور می شود که هفتمین آنها دانشمندترین آنها خواهد بود [۲۳].

آغاز شکاف میان امین و مأمون

هارون الرشید در سوم ماه جمادی الاخر سال ۱۹۳ ه ق در گذشت و دو فرزند او «امین» و «مأمون» در صحنه سیاسی به رقابت پرداختند. هارون در زمان خلافت خود، امین را ولیعهد خویش قرار داده و از مردم برای او بیعت گرفته بود، و بعد از او مأمون را (که شش ماه کوچکتر بود) نامزد خلافت قرار داده بود. بنابر این شرایط اجتماعی برای خلافت امین کاملاً فراهم بود گرچه او از نظر رشد و صلاحیت شخصی واجد خلافت نبود، در صورتی که جریان درباری مأمون کاملاً برعکس بود. مأمون که از مدت‌ها پیش رؤیای رسیدن به قدرت و خلافت را می دید، پس از مرگ پدر، با دو مانع بزرگ روبرو بود که با یک برنامه دراز مدت توانست هر دو را از میان بردارد: ۱- خلافت برادرش امین که رسماً بعد از پدر، قدرت را قبضه کرده بود. ۲- وجود حضرت علی بن موسی الرضا (ع) که مورد علاقه ی شدید جامعه ی مسلمانان در ایران و عراق و حجاز و یمن بود. اکنون ببینیم وی چگونه این دو مانع را برطرف کرد و [صفحه ۳۳] جاده را برای خلافت خود صاف نمود.

درگیری دو برادر بر سر خلافت

شبی که رشید در «طوس» در گذشت [۲۴] مردم با پسر او محمد امین در بغداد بیعت کردند. به ناچار، همان روز، انگشتر و چوب تعلیمی و برد رسول خدا را که گفته شده در نزد هارون بوده، با عجله تمام برای امین برد و روز نیمه ی آن ماه به بغداد رسید (و بیعت در آن روز گرفته شد) اما از خلافت امین بیشتر از ۱۸ روز نگذشته بود که در صدد برآمد مأمون را از ولایتعهدی خلع کند و آن را به عهده ی فرزند خود «موسی» بگذارد. در این باره با وزرا مشورت نمود و آنها این کار را مصلحت ندانستند مگر یک نفر به

نام «علی بن عیسی بن همام» که اصرار بر خلع مأمون داشت. امین، علی بن عیسی را با لشگری عظیم برای دفع مأمون به سوی خراسان روانه کرد، چون علی به فرماندهی لشگر «امین» به نزدیکی «ری» رسید، طاهر بن حسین از طرف مأمون با چهار هزار سوار به جنگ با او پرداخت. دو لشگر با هم درگیر شدند و علی بن عیسی شکست خورد و کشته شد و تن او را به چاه افکندند، طاهر جریان را برای مأمون نوشت و مأمون از این پیروزی خوشحال شد. [صفحه ۳۴]

شکست امین

این بار مأمون به انتقام پرداخت و برادر خود امین را از خلافت خلع کرد و «طاهر بن حسین» را با «هرثمه بن اعین» با لشگر عظیمی برای دفع امین به طرف بغداد روانه نمود، شهر بغداد در محاصره ی لشگر مأمون قرار گرفت و زد و خورد های زیادی مابین طرفین رخ داد، بسیاری از خانه‌ها ویران گردید، اموال مردم نابود شد، دروازه‌های شهر مسدود گشت و وضع فجیعی برای مردم بغداد پیش آمد. این جریان در سال ۱۹۶ هجری آغاز گردید و جنگ و محاصره تا هیجده ماه به طول انجامید، مردم از اوضاع نابسامان بغداد خسته شدند به طوری که مجبور شدند به عنوان سفر حج از بغداد فرار کنند و عده ی زیادی از آنها به لشگر مأمون پیوستند و امین در محاصره ی سختی قرار گرفت. طاهر برای بزرگان بغداد نوشت که امین را به قتل برسانند، و مبلغ زیادی را برای انجام این کار قرار داد، همگان در جواب نوشتند که ما امین را از خلافت خلع کردیم و دست از یاری او برداشتیم. طاهر با شنیدن این اخبار بیش از پیش احساس قدرت کرد و اوضاع را بر امین سخت کرد و کار به جایی رسید که نزدیک بود امین و یاران او از گرسنگی هلاک شوند، امین به هرثمه نامه‌ای نوشت که مرا امان بده و مطمئن گردان تا نزد تو آییم، [صفحه ۳۵] هرثمه پذیرفت و به او وعده داد که اگر نزد ما بیایی جز خیر و خوبی چیز دیگری نخواهی دید.

قتل امین

امین با فرزندان خود «موسی» و «عبدالله» وداع نمود و در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود حرکت کرد، وقتی که نزد هرثمه رسید، هرثمه بین دیدگان او را بوسید و با هم مشغول مذاکره بودند که ناگهان گروه اعزامی طاهر رسیدند و امین را دستگیر کردند و خبر دستگیری وی را به طاهر دادند، طاهر از دستگیری او خوشحال شد و دستور قتل او را صادر کرد، ماموران میان راه او را به قتل رساندند. طاهر به قتل امین اکتفاء نکرد بلکه سر او را از تن جدا نمود و نزد مأمون فرستاد [۲۵]. وقتی سر امین را نزد مأمون آوردند، امین دستور داد سر او را در صحن خانه بر چوبی نصب کردند و لشگریان خود را طلبید و به آنها عطایای زیادی بخشید و هنگام هدیه دادن به هر کدام می گفت صاحب این سر را لعن کنید ولی یکی از آنها جمله‌ای اضافه نمود و گفت «لعن الله هذا و لعن والدیه و ادخلهم فی کذا و کذا من امهاتهم»: [صفحه ۳۶] خدا صاحب این سر و پدر و مادر او را لعنت کند... و چون پدر امین همان پدر مأمون نیز بود، مأمون از این سخن سخت تکان خورد و به وقاحت عمل خود پی برد و دستور داد سر را از بالای چوب فرود آوردند و در نقطه‌ای که بدن او را در آنجا به خاک سپرده شده بود، دفن نمودند. مدت عمر امین ۳۳ سال و ۱۳ روز بوده مدت خلافت او تا زمان قتل وی نزدیک به ۵ سال طول کشیده و در این ایام بیشتر به سرگرمی‌ها و ارضاء شهوت مشغول بود [۲۶].

ماجرای ولایت‌عهدی امام هشتم

درباره ی پیشنهاد ولایت‌عهدی مأمون نسبت به امام هشتم (ع) در طول تاریخ قضاوت‌های مختلفی انجام گرفته است در این میان مرحوم شیخ صدوق (ره) تصور کرده است که پیشنهاد مأمون یک پیشنهاد جدی و واقعی بوده است چون به گفته ی وی، مأمون با

خدا پیمان بسته بود که اگر زمام امر را به دست بگیرد حکومت را به فرزندان علی که صاحبان واقعی آن هستند واگذار کند. ولی محققان دورنگر و آگاه از شیطنتهای عباسیان این نظریه را نپذیرفته و آن را یک شگرد سیاسی تلقی کرده‌اند که هدف مأمون از آن این بود که سرپوشی بر اهداف غیر صحیح خود بگذارد. او در این مورد به قدری محافظه کار و رازدار بود که حتی [صفحه ۳۷] نزدیکترین افراد را از اسرار درونی خود آگاه نمی‌ساخت، از این جهت می‌بینیم که نویسندگان اسلام او را باهوش‌ترین و سیاستمدارترین خلیفه‌ی عباسی می‌دانند و معتقدند که وی در این مورد گوی سبقت را از دیگران ربوده بود.

انگیزه‌های مأمون

مأمون گرچه بر حسب ظاهر از عمل عباسی‌ها ابراز تنفر می‌کرد، اما خود مرتکب گناه بزرگتری شد و حضرت علی بن موسی الرضا (ع) را با اصرار فراوان از «مدینه» به «مرو» دعوت کرد و مزورانه پیشنهاد تسلیم خلافت کرد، ولی امام به شدت از پذیرفتن آن امتناع ورزید [۲۷]. اکنون باید دید انگیزه‌ی او در این پیشنهاد چه بوده است زیرا کسی که برای حفظ مقام خود دست خود را به خون برادرش آلوده می‌کند، چگونه حاضر می‌شود خلافت را به امام هشتم واگذار کند؟! برای روشن شدن هدف وی، صفحات تاریخ را ورق زده به عقب بازمی‌گردیم: هفتاد سال قبل از این ماجرا، یعنی روزگاری که حکومت شوم بنی‌امیه آخرین نفس‌های خود را می‌کشید و آرام‌آرام سایه‌ی شوم آنها از سر مسلمانان برچیده می‌شد، مردمی که از ظلم و ستم آنان به ستوه آمده بودند تحت فرماندهی «ابومسلم خراسانی» [صفحه ۳۸] بر آنان شوریدند. سران نهضت به مردم وعده داده بودند که ما پس از پیروزی، شخصیتی از آل محمد (ص) را که مورد رضایت عموم باشد به رهبری انتخاب خواهیم کرد. نهضت در سال ۱۳۲ هجری به پیروزی رسید ولی بنی‌عباس با سوء استفاده از خویشاوندی خود با پیامبر اسلام (ص): خلافت را خود تصاحب کردند. آنان در ابتداء با مردم و خاندان پیامبر (ص): رفتاری ملایم داشتند ولی طولی نکشید که چهره‌ی واقعی خویش را نمودار ساخته و در ظلم و بیداد از بنی‌امیه نیز پیشی گرفتند، فرزندان پیامبر که نمی‌توانستند ناظر این اعمال ناشایست باشند و سکوت اختیار کنند یکی پس از دیگری قیام می‌نمودند، و مردم نیز به پشتیبانی آنان برمی‌خاستند اما چون نهضت آنان فاقد برنامه‌ی منظمی بود در نطفه خفه می‌شد. اولین قیامگر آنان «محمد نفس زکیه» بود که در سال ۱۴۵ هجری - یعنی تنها پس از ۱۳ سال از تشکیل حکومت بنی‌عباس، در مدینه علم مخالفت برافراشت، و همزمان وی برادرش ابراهیم شهید با خمی مبارزه خود را در بصره آغاز کرد، و هر دو در همان سال سرکوب شدند. پس از سالیانی چند، «حسین بن علی شهید فح» [۲۸] قیام نمود و پس از چندی در زمان هارون الرشید، «یحیی بن عبدالله» [صفحه ۳۹] (برادر محمد نفس زکیه) در ایران به پاخاست. مأمون نیز در آغاز خلافت خود هنوز پایه‌های حکومت خویش را استحکام نبخشیده بود که مصادف شد با یک نهضت وسیع شیعی که سه قیام دیگر از آن منشعب می‌شد: «ابوالسرایا» از جانب محمد بن ابراهیم حسنی ابن طباطبای علوی قیام نمود، محمد فرزند امام صادق (ع) در مکه قیام نمود و ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) در ضمن پرچم مخالفت برافراشت. این قیام‌ها هر چند در کوتاه مدت خطر مهمی برای دستگاه خلافت نداشت ولی مسلم بود که در دراز مدت برای اثبات حکومت خطرناک است و پایه‌های حکومت بنی‌عباس را متزلزل می‌نماید، به ویژه آنکه در رأس این نهضت‌ها چهره‌هایی قرار داشتند که مورد محبت و عنایت مردم بودند، آنان به مردم وعده می‌دادند که اگر جانشینان واقعی پیامبر حکومت را به دست گیرند، همای عدالت بر همه جا سایه خواهد افکند.

خشم و نفرت عمومی از حکومت عباسی

لکه‌های ننگی که بر چهره‌ی آل‌عباس خورده بود و دستگاه خلافت را منفور ساخته بود، به پیشرفت این نهضت‌ها کمک می‌کرد، و مسلم بود که اگر حکام عباسی چاره‌ای نیندیشند رفته رفته ناامنی و بی‌ثباتی همه جا را فراگرفته، آینده از آن اولاد علی (ع)

خواهد بود. [صفحه ۴۰] این یکی از مهم‌ترین عواملی بود که خلیفه ی تازه کار را بر آن می‌داشت که برای حکومت خود چاره‌ای بیندیشد و روشی غیر از روش پدران خود اتخاذ کند. چنانکه قبلاً اشاره شد، حکومت بنی‌عباس به خاطر ظلم و بیداد خود از یک سو، و خفقان و اختناق از سوی دیگر موجب می‌شد که فرزندان رسول خدا (ص): به خشم آمده و علیه دستگاه خلافت شورش بر پا کنند، و مردمی را که از ظلم و ستم آنان به ستوه آمده بودند به دنبال خود کشانند [۲۹]. خلفای بنی‌عباس این قیام‌ها را با خشونت و بی‌رحمی سرکوب می‌کردند و موجبات نفرت بیش از پیش مردم را فراهم می‌ساختند، زیرا مردم از خود سؤال می‌کردند که مگر اینها نبودند که به نام عموزادگان پیامبر مهار شتر خلافت را به چنگ گرفتند؟ پس چگونه با فرزندان پیامبر (ص): اینگونه رفتار می‌کنند؟! چرا باید گروهی از فرزندان خاندان رسالت در سیاه‌چال‌های اینان تحت شکنجه باشند و گروهی دیگر در گوشه و کنار مملکت اسلام روزگار خویش را در اختفاء سپری نمایند؟! اگر بخواهیم جنایات وحشیانه ی این درنده‌خویان را درباره فرزندان نبوت به نگارش درآوریم از اصل بحث به دور خواهیم افتاد، همین بس که بزرگ شاعر اهل بیت می‌گوید: [صفحه ۴۱] «از بنی‌امیه تمنا نداشتیم که نیکی نمایند، آنان در قتل و کشتار فرزندان پیامبر معذور بودند زیرا که از نخستین روز با بنیاد اسلام دشمنی داشتند، ولی بنی‌عباس چه بهانه‌ای داشتند که این چنین رفتار کردند؟!» [۳۰]. آری، رفتار خشن و غیر انسانی بنی‌عباس با خاندان رسالت پایه‌های حکومت آنان را سخت لرزان نمود و بیم آن می‌رفت که نهضتی همه جانبه از سوی خاندان رسالت آغاز شود، و شیعیان از آن هواداری نمایند، و نفرت عمومی پیشرفت نهضت را تسریع بخشد و همان‌گونه که حکومت بنی‌امیه سرنگون شد، حکومت بنی‌عباس نیز به زباله‌دانی تاریخ ریخته شود. مأمون خلیفه مدبر و سیاستمدار تازه به دوران رسیده، این جریان را به خوبی احساس می‌کرد، وی با تفوقی که بر پدران خود از نظر دانش و سیاست و کیاست داشت، این واقعیت را لمس می‌نمود، و در اندیشه بود که چگونه از انفجار این مخزن باروت جلوگیری نماید، بدون آنکه به موقعیت و قدرت خویش لطمه‌ای وارد نماید، آتشی را که زیر خاکستر نهان بود، خاموش سازد. آری، او دریافته بود که کلید رمز موفقیت وی به دست آوردن دل‌های داغدار و آکنده از خشم آل‌علی (ع) می‌باشد. [صفحه ۴۲]

دو عامل دیگر

در کنار این عامل مهم، دو عامل دیگر نیز اجرای برنامه ی فوق را ضروری می‌نمود هر چند این دو عامل در اهمیت به پای عامل اول نمی‌رسیدند و تا حدی زودگذر بودند، این دو عامل عبارت بودند از: ۱- گرایش مردم خراسان و نواحی آن دیار به خاندان رسالت، مردم خراسان و نواحی آن به خاطر شناختی که از فرزندان رسول خدا (ص) داشتند هر چند همه‌ی آنها شیعه نبودند ولی تمایلاتی به آنان داشتند همین‌ها بودند که مأمون را یاری نمودند و وی را بر برادرش امین چیره ساختند، از این رو مأمون خود را ناچار می‌دید که از گرایش‌های آنان به نفع خود استفاده کند مبادا روزگاری بر ضد وی شورش نمایند.

سرخوردگی مأمون از بنی‌عباس

بنی‌عباس در ماجرای خلع مأمون از ولایت‌عهدی توسط برادرش امین جانب امین را گرفتند، از این رو، شکست امین و قتل وی توسط لشکریان مأمون برای آنان ناخوشایند بود، و مأمون نیز نسبت به آنان عقده و کینه پیدا کرده درصدد بود که ضرب شستی به آنان نشان دهد و انتقامی از آنان بگیرد (آنان نیز متقابلاً پس از ولایت‌عهدی امام هشتم (ع) بی‌کار نشستند و ابراهیم بن مهدی عمومی مأمون را که شخص هنرپیشه‌ای بود بر مسند خلافت نشاندند و همین موجب رد و بدل شدن نامه‌هایی دشنام‌آمیز بین [صفحه ۴۳] آنان و مأمون گشت) باری، این دو عامل هر چند در نقش‌بندی سیاست مأمون دارای اهمیت است ولی عمده‌ترین عامل، همان آرام نمودن و به دست آوردن قلوب علویان و شیعیان بود. [۳۱].

عکس‌العمل احتمالی امام هشتم

همان‌گونه که اشاره شد مأمون زیرک‌ترین خلیفه ی بنی‌عباس بود و پیش از آنکه به اعمال خشونت‌آمیز دست بزند با فراست مشکلات را حل می‌نمود. وی تشخیص می‌داد که نمی‌توان آتش انقلاب شیعی را با بی‌رحمی سرکوب نمود و لذا تصمیم گرفت بزرگ‌ترین شخصیت جهان تشیع و بزرگ خاندان رسالت امام علی بن موسی الرضا (ع) را با عاصم‌ی مملکت اسلام یعنی شهر «مرو» دعوت نماید و به دنبال آن موضوع انتقال خلافت به آن حضرت را مطرح نماید مسلم بود که جواب امام از دو صورت خارج نخواهد بود: یا این پیشنهاد را رد می‌نماید و یا آن را می‌پذیرد. اگر امام (ع) خلافت را نپذیرد، مأمون در مقابل انقلابیون شیعی و فرزندان پیامبر (ص) عذری پذیرفته خواهد داشت که: من خلافت را به بزرگ شما تفویض کردم ولیکن او نپذیرفت، حال، شما چه توقعی از من دارید؟ علاوه بر این نپذیرفتن امام، خود تلویحاً نشانه‌ی به رسمیت شناختن مأمون به شمار می‌رفت. [صفحه ۴۴] اما اگر امام (ع) خلافت را می‌پذیرفت چه می‌شد؟ آیا در این صورت شخص مأمون به کلی کناره‌گیری می‌نمود و حکومت بنی‌عباس منقرض می‌گشت؟ قطعاً چنین نبود زیرا بافت رژیم بنی‌عباس به گونه‌ای بود که تنها انتقال خلافت از شخصی به شخص دیگر نمی‌توانست اوضاع را دگرگون سازد. ظلم و فساد آنچنان در مقامات کشوری و لشگری رسوخ کرده بود که اگر امام پیشنهاد مأمون را می‌پذیرفت نمی‌توانست با چنین دولتی کار کند و مخالفت وسیعی از جانب زورمداران بر ضد امام آغاز می‌شد به گونه‌ای که امام در همان روزهای اول مجبور به استعفا می‌شد.

شواهد تاریخی

از لابه‌لای کتب تاریخ شواهدی درباره آنچه از هدف مأمون بیان شد یافت می‌شود که عبارت است از: ۱- تعیین مسیر امام (ع) از مدینه به مرو. مأمون به هیئتی که امام را به سوی مرو حرکت داد، دستور داده بود که حضرت را از طریق بصره، اهواز، و فارس به خراسان بیاورد و از راه کوفه، و کرمانشاه (باختران)، و قم عبور ندهد، روشن بود که راه دوم از شهرهای شیعه‌نشین می‌گذشت و عبور امام از آن شهرها خطرهایی را برای دستگاه خلافت در برداشت، حال، اگر مأمون در طرح انتقال خلافت به امام، صادق بود و نیتی صحیح داشت برای او چه ضرری داشت که [صفحه ۴۵] امام از آن شهرها عبور نماید. ۲- در میان هیئتی که امام را در سفر مرو همراهی می‌کردند، محمد بن جعفر الصادق (ع) را می‌بینم او همان شخصی است که سال قبل از آن ماجرا علیه مأمون در مکه قیام نموده و سپس سرکوب شده بود. بنابراین اگر هدف مأمون خاموش ساختن انقلاب شیعی نبود چه داعی داشت فردی را که بر ضد او قیام نموده بود در جوار خود بیاورد جز آنکه می‌خواست این گونه افراد را تحت نظر داشته باشد. اگر امام ولیعهدی را می‌پذیرفت، به صورت یک مقام تشریفاتی و بی‌اختیار در می‌آمد و به قول معروف کاسه همان کاسه می‌شد و آتش همان آتش. در چنین صورتی مأمون به نام امام هشتم (ع) هر جنایتی را می‌خواست مرتکب می‌شد و هیچ فردی از شیعیان و فرزندان علی (ع) نیز نمی‌توانست اعتراض کند بنابراین، مطالبی که مأمون اظهار می‌داشت از این قبیل که «من با خدای خویش پیمان بسته‌ام که در صورت پیروزی بر برادرم امین، خلافت را به اهلش واگذار نمایم» یا اینکه «علی (ع) فرزندان عباس را در ایام خلافت به پست‌های گوناگون گماشت و من باید از محبت‌های پدر شما تقدیر کرده و آن را به گونه‌ای جبران کنم» این جمله‌ها و مانند اینها در واقع سرپوشی بود که مأمون روی اهداف و مقاصد سیاسی خود می‌کشید و کار خود را از این طریق توجیه می‌کرد! [صفحه ۴۶] ۳- آنگاه که مأمون از پذیرش خلافت توسط امام (ع) مأیوس شد، و ولایت‌عهدی را پیشنهاد نمود و امام باز نپذیرفت امام (ع) را تهدید به قتل کرد!، حال باید دید اگر وی واقعاً به حقانیت امام اعتقاد داشت چگونه چنین جسارتی می‌کرد؟! آیا این نشانه‌ی آن نیست که وی تنها به هدف خود می‌اندیشید؟. ۴- در روز عید فطر که امام هشتم (ع) برای نماز عید تشریف برد و توجه خاص مردم به آن

حضرت جلب شد، وی دست و پای خود را گم نمود و امام را مجبور به بازگشت نمود. از این قضیه به خوبی استفاده می‌شود که وی در فکر اعتلای امام و بازگرداندن حق به ایشان نبود و گرنه چه فرصتی از این بهتر که شخصیت امام به مردم معرفی شود و در رسیدن حضرت به خلافت مؤثر افتد. آنچه او را واداشت که امام را از نیمه‌ی راه بازگرداند، ترس از این بود که خلافت و ریاست وی در معرض خطر قرار گیرد. ۵- مأمون امام را در مرو تحت کنترل قرار داده بود، و به جز افراد خاصی، کسی با امام رفت و آمد نمی‌کرد. ۶- اگر واقعاً مأمون می‌خواست حق را به اهلش بازگرداند می‌بایست پس از شهادت امام، فرزند آن حضرت امام جواد (ع) را ولیعهد خویش قرار دهد به ویژه آنکه تناسب سنی امام جواد (ع) برای ولایت‌عهدی بیشتر بود زیرا مأمون در آن زمان (۲۰۱ هجری) ۳۱ ساله بود و امام هشتم (ع) بیش از پنجاه سال از عمر شریفش می‌گذشت و سن آن حضرت طبق عادت، مناسب [صفحه ۴۷] ولایت‌عهدی مأمون نبود، در حالی که سن امام نهم (ع) ۲۴ سال کمتر از مأمون بود.

معتصم عباسی

اشاره

دومین خلیفه‌ی معاصر امام جواد (ع) «ابواسحاق معتصم» هشتمین خلیفه‌ی عباسی است. وی در سال ۱۷۸ هجری متولد شد. مادرش کنیزی «مارده» نام بود. او در دوران خلافت مأمون فرماندار شام و مصر بود. مأمون در هنگام مرگ از فرزندش «عباس» که محبوبیتی در میان لشکریانش داشت، چشم پوشید و ولیعهدی را به «معتصم» که قوت و لیاقت کافی بر حفظ دولت عباسی در او می‌دید، واگذار نمود. پس از درگذشت مأمون بزرگان ارتش از بیعت با معتصم سرباز زدند و مایل بودند با عباس فرزند مأمون بیعت کنند ولی عباس به احترام وصیت پدر خود با معتصم بیعت کرد و فرماندهان ارتش از اراده‌ی وی پیروی کردند.

ژست‌های عوام فریبانه

«مسعودی» می‌نویسد: وی نسبت به فقراء مهربان و در میان عباسیان حسن شهرت داشت و در این مورد داستان یاد شده در زیر را نقل می‌کند: «روزی معتصم در بین راه به پیرمرد ناتوانی رسید که مرکب سواریش در گل فرورفته و بارهیزم آن بر [صفحه ۴۸] زمین افتاده بود، او به پیرمرد کمک کرد و مرکب او را از گل بیرون آورد و به نگهبانان دستور داد که چهار هزار درهم به آن پیرمرد بدهند» ولی بررسی زندگانی معتصم ساختگی بودن این داستان را ثابت می‌کند و اگر هم اتفاق افتاده است تظاهری بیش نبوده است، زیرا سفاکان و ستمگران گاهی به صورت نمایشی و برای سرپوش نهادن بر جرائم خود، کنار پیران افتاده می‌نشینند و تیمان را به بغل می‌گیرند!! [۳۲]. تاریخ نشان می‌دهد که معتصم برای تحکیم پایه‌های قدرت خود حتی از ویران ساختن شهرها و کشتن مردم بی‌گناه فروگذار نمی‌کرده است. به قول دانشمند شرق شناس «سر ویلیام مویر» در مقام مقایسه این کار با آن ویرانی هول‌انگیز که معتصم در عموریه کرد گوید: «معتصم پنداشت شرف حکم می‌کند شهری که دوست هزار جمعیت داشت و ثروت آن به میلیون‌ها می‌رسید قربانی کند و با وجود این همین خلیفه از اسب پیاده شد و لباس خویش بیالوده تا پیر ناتوانی را که خرس به گل مانده بود رها کند راستی وقتی فرشته مرگ او را می‌خواند کدام یک از این دو عمل مایه‌ی خرسندی وی بود؟» [۳۳]. «الفخری» درباره‌ی معتصم می‌گوید: «مردی صائب‌الرأی [صفحه ۴۹] و نیرومند بود. شجاعت او زبانزد خاص و عام بود. وی که هشتمین خلیفه‌ی عباسی بود، هشت سال و هشت ماه خلافت کرد و هشت پسر و هشت دختر داشت و هشت جنگ کرد و هشت میلیون درهم از خود به جای گذاشت» [۳۴]. با توجه به جنایات معتصم، «دعبل خزاعی» شاعر مبارز و حق‌گوی اهل بیت، وی را به سگ اصحاب کهف تشبیه نموده چنین هجو کرده است: «خلفای بنی‌عباس در کتب مورخان هفت نفرند و از هشتمی آن‌ها نام

نبرده‌اند اصحاب کهف نیز (در آن غار منسوب به اصحاب کهف) هفت نفر بودند و صبح گاهان که برای پیدا کردن آنها به غار رسیدند هشتمی آنها سگ آنها بود! من سگ اصحاب کهف را به مراتب بهتر از معتصم می‌دانم چون که معتصم دارای گناه فراوان است و سگ اصحاب کهف گناهی ندارد!». [۳۵].

قدرت ترکها در حکومت معتصم

معتصم پس از استقرار حکومت خود، گروه زیادی از مردم ترکستان (ماوراءالنهر) را که هم نژاد مادرش بودند، به بغداد (مرکز خلافت) کوچ داد و کارها را به آنها سپرد، طولی نکشید که ترک‌ها زمام [صفحه ۵۰] کارها را در دست گرفتند و قدرتشان بر ایرانیان و اعراب فزونی یافت. [۳۶] معتصم از آن نظر که به وفاداری ترکها نسبت به خود اطمینان داشت، روز به روز میدان را برای آنان بازتر می‌کرد و عطایای بسیار به آنها می‌داد، و همچنین باعث کینه‌ی اعراب شد به طوری که یکی از سرداران عرب درصدد برانداختن حکومت وی برآمد که در اثر فاش شدن نقشه‌ی وی، اقداماتش با شکست روبرو گردید توضیح آنکه: هندوانی معروف به «زط» حکومت معتصم را تهدید می‌کردند، آنان راه «بصره» را بسته بودند و از کشتی‌ها باج می‌گرفتند و نمی‌گذاشتند کالا به «بغداد» وارد شود، معتصم یکی از سرداران عرب به نام «عجیف بن عنبه» را مامور کرد تا حرکت هندوان را سرکوب کند، عجیف اردوگاهی نزدیک شهر «واسط» تشکیل داد و آب را به روی هندوان بست و مدت نه ماه با آنها مبارزه نمود تا سرانجام هندوان شکست خوردند و تسلیم شدند. عجیف پس از این پیروزی، بر ضد سرداران ترک قیام کرد و می‌خواست از این راه حکومت معتصم را براندازد، برای این منظور با «عباس بن مأمون» و دیگر سرداران عرب همگام شد، ولی خبر این قیام مخفی نماند و این راز در حال مستی عجیف و عباس (!! فاش شد [۳۷]. [صفحه ۵۱] معتصم با فاش شدن این راز، عجیف و عباس را از بین برد و از آن تاریخ، به کلی از اعراب و ایرانیان جدا شد و هسته‌ی مرکزی سپاه خود را از ترک‌ها تشکیل داد، از این رو ترک‌ها در مدت کمی یکه‌تاز حکومت اسلامی شدند.

انتقال پایتخت به سامراء

ترک‌ها همه مسلمان بودند و زبان عربی آموخته بودند و نسبت به اسلام وفادار بودند، اما چون از آغاز ورود آنها به عاصمه‌ی تمدن اسلامی تا قدرت یافتنشان فاصله‌ی زیادی نبود به معارف و آداب و تمدن اسلامی آشنایی زیادی نداشتند و خلق و خوی اسلامی نیافته بودند، برخلاف ایرانیان که هم سابقه‌ی تمدن داشتند و هم علاقمندان معارف و آداب اسلامی را آموخته بودند، و خلق و خوی اسلامی داشتند و خود پیش‌قدم خدمت‌گزاران اسلامی به شمار می‌رفتند. در مدتی که ایرانیان زمام امور را در دست داشتند عامه‌ی مسلمین راضی بودند اما ترک‌ها در مدت نفوذ و در دست گرفتن قدرت، آنچنان وحشیانه رفتار کردند که عامه‌ی مردم را ناراضی و خشمگین ساختند. سربازان ترک هنگامی که بر اسب‌های خود سوار می‌شدند و در خیابان‌ها و کوچه‌های بغداد به جولان می‌پرداختند ملاحظه نمی‌کردند که انسانی هم در جلو راه آنها هست، بسیار اتفاق می‌افتاد که زنان و کودکان و پیران سال‌خورده، و افراد عاجز در زیر دست و پای اسب‌های آنها لگدمال می‌شدند. مردم آنچنان به [صفحه ۵۲] ستوه آمدند که از معتصم تقاضا کردند پایتخت را از بغداد به جای دیگر منتقل کند. مردم در تقاضای خود یادآوری کردند که اگر مرکز را منتقل نکنند با او خواهند جنگید، معتصم گفت: با چه نیرویی می‌توانند با من بجنگند من هشتاد هزار سرباز مسلح آماده دارم، گفتند: با تیرهای شب یعنی نفرین‌های نیمه شب به جنگ تو خواهیم آمد و از این رو، پایتخت از «بغداد» به «سامراء» منتقل شد. مورخان علت انتخاب سامراء را برای پایتختی چنین نقل کرده‌اند که روزی معتصم به عنوان صید کردن گردش می‌کرد تا به سرزمین سامراء رسید، سه روز در آن مکان اقامت گزید، در این ایام اشتهای خود را به طعام زیادتر دید. از عادت همیشگی دانست این از تأثیر آب

و هوای آن جاست، لذا تصمیم گرفت آن مکان را خریداری کند، در آن زمان سامراء از آن مسیحیان بود، از اهالی آنجا سؤال کرد این زمین چه نام دارد؟ گفتند: سامراء. معتصم پرسید: سامراء یعنی چه؟ [۳۸]. گفتند: در کتاب‌های خود خوانده‌ایم که اینجا شهر سام بن نوح بوده است [۳۹]. [صفحه ۵۳] معتصم آن سرزمین را به چهار هزار دینار خریداری نمود و قسمتی از آن را برای بنای قصر خود اختیار کرد و آن مکان معروف به «وزیریه» گشت. سپس کارشناسان و معماران را طلبید و دستور ساختمان شهر سامراء را صادر کرد و باغات فراوان با انواع درختان میوه احداث نمود، و برای اتراک مکان جداگانه بنا کردند تا مردم شهر را اذیت نکنند، بازارهای متعدد بنا کردند و اجناس مختلف از سراسر مملکت به آنجا منتقل شد و مردم از اطراف و اکناف به قصد خرید به آنجا می‌آمدند از آن زمان تاکنون سامراء به همین نام باقی است و به مناسبت آنکه قبر مطهر امام هادی و امام حسن عسکری علیهماالسلام در این شهر واقع است مورد توجه شیعیان جهان نیز می‌باشد.

خلیفه ی امی، وزیر عامی

معتصم از علم و دانش بهره‌ای نداشت، پدر او رشید وی را با غلامی به مکتب می‌فرستاد، وقتی آن غلام از دنیا رفت معتصم گفت راحت شدم از این جمله رشید متوجه شد که معتصم میلی به علم و دانش ندارد و به همین جهت زود ترک تحصیل کرد. نخستین وزیر معتصم «احمد بن حماد بصری» بود که آن هم از علم و دانش بهره‌ی کافی نداشت، فقط خواندن و نوشتن را می‌دانست روزی نامه‌ای به معتصم رسید، وزیر آن نامه را برای معتصم، خواند، از جمله کلمات نامه لفظ (کلاء) بود معتصم [صفحه ۵۴] پرسید: (کلاء) چیست؟ وزیر گفت: نمی‌دانم. معتصم گفت: «خلیفه ی امی و وزیر عامی»! آنگاه معتصم گفت: ببینید از نویسندگان چه کسی اینجاست؟ گفتند: «محمد بن عبدالملک» گفت او را بیاورید، وقتی محمد آمد، معتصم سؤال کرد: (کلاء) یعنی چه؟ گفت: کلاء مطلق گیاه را گویند، اگر گیاه سبز باشد آن را «خلی» گویند، و اگر خشک باشد «حشیش» می‌گویند [۴۰] و شروع کرد در تقسیم انواع نباتات... معتصم از فضل و دانش محمد آگاه شد و او را وزیر خود قرار داد و تمام کارهای مملکت را به عهده ی او گذاشت، وی تا زمان خلافت واثق وزیر بود و زمان متوکل به دستور او کشته شد!

آغاز ضعف حکومت عباسی

باری در نتیجه ی نفوذ بی حساب ترکان (که تا زمان متوکل ادامه داشت) رقابت‌هایی که از گذشته در میان عرب ایرانی و علوی و عباسی بود از یاد رفت و هیچ یک از اینها به حساب نمی‌آمدند و از اینجا ضعف و تجزیه ی دولت عباسی آغاز شد دولت‌های مستقل و نیمه مستقلی هریک گوشه‌ای از قلمرو عباسیان سر برداشتند، و [صفحه ۵۵] دولت‌هایی چون صفاریان و سامانیان و غزنویان و علویان طبرستان و اغلییان تونس و فاطمیان آفریقا و طولونیان و احشیدیان مصر و امویان اندلس و زیدیان یمن، بر ویرانه‌های قدرتی که تا چند قرن بعد عنوان خویش را حفظ کرده بود به وجود آمدند [۴۱]. و بالاخره معتصم در اواخر عمر بیمار شد و در سال ۲۲۷ هجری در گذشت [۴۲]. [صفحه ۵۷]

مناظرات امام نهم

مناظره ی یحیی بن اکثم

اشاره

وقتی «مأمون» از «طوس» به «بغداد» آمد نامه‌ای برای حضرت جواد (ع) فرستاد و امام را به بغداد دعوت کرد. حضرت پذیرفت و بعد

از چند روزی که وارد بغداد شد، مأمون او را به جایگاه خود دعوت کرد و پیشنهاد تزویج دختر خود «ام‌الفضل» را (برای امام جواد) مطرح کرد!!! امام در برابر پیشنهاد او سکوت کرد... مأمون از این سکوت رضایت حضرت را استنباط کرد و تصمیم گرفت، مقدمات این امر را فراهم سازد. او در نظر داشت مجلس جشنی تشکیل دهد ولی انتشار این خبر در بین بنی‌عباس انفجاری به وجود آورد: بنی‌عباس اجتماع کردند و با لحن اعتراض آمیزی به مأمون گفتند: این چه برنامه‌ای است؟ اکنون که علی بن موسی از دنیا رفته و خلافت به عباسیان رسیده بازمی‌خواهی خلافت را به آل علی برگردانی؟!، اما بدان [صفحه ۵۸] که ما نخواهیم گذاشت، آیا عداوت‌های چند ساله‌ی ما بین ما را فراموش کرده‌ای؟! مأمون پرسید: سخن شما چیست؟ گفتند: این جوان خردسال است و از علم و دانش بهره‌ای ندارد. مأمون گفت: شما این خانواده را نمی‌شناسید، کوچک و بزرگ این‌ها. بهره‌ی عظیمی از علم و دانش دارند و چنانچه حرف من مورد قبول شما نیست مرد دانشمندی را که قبول دارید بیاورید تا با این جوان بحث کند [۴۳]. عباسیان از میان دانشمندان «یحیی بن اکثم» را انتخاب کردند و مأمون جلسه‌ای برای آزمودن علم و آگاهی امام جواد ترتیب داد، و مناظراتی بین این دو انجام گرفت که هم اکنون از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم، ولی پیش از آنکه متن مناظره را بنویسم شایسته است خوانندگان گرامی با شخصیت یحیی بن اکثم آشنا شوند:

یحیی بن اکثم کیست؟

یحیی یکی از دانشمندان نامی زمان مأمون خلیفه‌ی عباسی بود که شهرت علمی او در رشته‌های گوناگون علوم آن زمان، زبان زد خاص و عام بود، او در علم فقه تبحر فوق‌العاده‌ای داشت و با آنکه مأمون خود از نظر علمی وزنه‌ی بزرگی بود ولی چنان شیفته‌ی [صفحه ۵۹] مقام علمی یحیی بود که اداره‌ی امور مملکت را به عهده‌ی او گذاشت و با حفظ سمت، مقام قضاء را نیز به وی واگذار نمود یحیی علاوه بر اینها دیوان محاسبات و رسیدگی به فقراء را نیز عهده‌دار بود: خلاصه آنکه تمام کارهای کشور زیر نظر او بود و چنان در دربار مأمون تقرب یافته بود که گویی نزدیکتر از او به مأمون کسی نبود. اما متأسفانه یحیی با آن مقام بزرگ علمی، از شخصیت معنوی برخوردار نبود، او علم را برای رسیدن به مقام و شهرت و به منظور فخرفروشی و برتری‌جویی فرا گرفته بود، هر دانشمندی به دیدار او می‌رفت، از علوم گوناگون از وی سؤال می‌کرد تا طرف به عجز خود در مقابل وی اقرار کند! اما روزی مردی از خراسان به دیدار او رفت و با وی مناظره نمود، در اثنای بحث، یحیی پرسید: آیا علم حدیث هم می‌دانی؟ او گفت: آری حدیثی حفظ دارم به این مضمون که علی (ع) در زمان حکومت خود در مورد مردی که انحراف جنسی داشت، حد جاری کرد! [۴۴] اینجا بود که یحیی سکوت کرد و دیگر سخن نگفت! یحیی بیست و یک ساله بود که به مقام قضاوت رسید، بزرگان «بصره» او را مورد استهزاء قرار دادند و خواستند او را آزمایش کنند، به این منظور از وی پرسیدند: سن قاضی چه قدر باید باشد؟ گفت: به اندازه‌ی سن «عتاب بن اسید» که پیغمبر (ص) [صفحه ۶۰] بعد از فتح مکه او را به اداره امور مکه منصوب کرد! یحیی در روزهای اول قضاوت، شاهد نمی‌پذیرفت تا اینکه قضاوت مختل شد، یحیی حق فقراء را پایمال می‌کرد تا اینکه فقراء جمع شدند و حق خودشان را مطالبه کردند، در جواب گفت مأمون چیزی پیش من نگذاشته که شما مطالبه می‌کنید و به حرف آنها گوش نداد! و دستور بازداشت آنها را صادره کرد!... [۴۵].

مناظره‌ی یحیی با امام

یاد آورد شدیم که مأمون برای نمایاندن مراتب علم امام مجلسی ترتیب داد که در آنجا علم امام برای بنی‌عباس روشن گردد اینک مذاکرات این مجلس را به صورت فشرده نقل می‌کنیم: به دعوت مأمون مجلس ترتیب داده شد و دو نفر مناظر رودروی یکدیگر قرار گرفتند. یحیی رو به مأمون کرد و گفت اجازه می‌دهی سؤالی از این جوان بنمایم. مأمون گفت از خود او اجازه بگیر. یحیی از

امام جواد (ع) اجازه گرفت. امام فرمود: هر چه می‌خواهی بپرس. - چه می‌گویی درباره‌ی شخصی که محرم بود و در آن حال صید کرد. [۴۶]. [صفحه ۶۱] - این مسئله چند صورت دارد: آیا خارج حرم بوده یا داخل؟ عالم به مسئله بوده یا جاهل؟ عمداً چنین کاری انجام داده یا از روی نادانی؟ بر این عمل اصرار داشته یا پشیمان گشته بود؟ این کار در شب اتفاق افتاده یا در روز؟ در احرام عمره تمتع بوده یا در احرام حج؟ یحیی از شنیدن این فروع حیرت‌زده شد و از تعیین یکی از شقوق بازماند! [۴۷]. در پایان این مجلس مذاکره بود که مأمون دختر خود «ام‌الفضل» را به تزویج امام جواد (ع) در آورد [۴۸].

دومین مناظره

در مناظره‌ی اول یحیی از امام سؤال کرد ولی این بار امام از یحیی سؤال می‌کند، در این جلسه، وقتی که مجلسی آماده شد، و سکوت مجلس را فراگرفت، صدای امام سکوت مجلس را شکست، و خطاب به یحیی فرمود: - اگر سؤال کنم حاضری جواب دهی؟ - آری - خبر ده مرا از شخصی که نگاه کرد به زنی در اول روز [صفحه ۶۲] و برای او حرام بود، هنگام عصر برای او حلال گشت، هنگام غروب آفتاب حرام شد، عصر آن روز حلال گردید، نزدیک غروب آفتاب حرام گشت، موقع نماز عشاء حلال شد، نیمه شب همان شب حرام گشت، در وقت طلوع آفتاب حلال؟ اینک بگو این همه حلال و حرام چگونه بود و چرا این چنین حالتی پیدا شد؟ - به خدا سوگند نمی‌دانم. امام: این زن کنیزی بود و مالکی داشت، مردی بیگانه به آن کنیز نگاه کرد و نگاهش حرام بود، عصر آن روز کنیز را از مالک خریداری کرد و حلال شد، روز بعد هنگام ظهر آن کنیز را آزاد کرد و حرام گشت، هنگام عصر با هم ازدواج کردند، حلال گردید، موقع مغرب او راظهار کرد و زن بر او حرام شد، [۴۹] هنگام عشاء کفاره‌یظهار را پرداخت و زن بر او حلال گشت، نیمه‌ی شب آن شب او را طلاق داد باز حرام شد، و چون طلاق رجعی [۵۰] بود صبح رجوع کرد و حلال گردید [۵۱]. [صفحه ۶۳]

اعتراف قاضی

از تاریخ برمی‌آید که میان امام جواد و یحیی بن اکثم که از دشمنان خاندان نبوت و منکر امامت بود، بارها بحث و مناظره پیش می‌آمد، ولی همیشه یحیی محکوم می‌شد، خود یحیی به یکی از این مناظرات اشاره کرده می‌گوید: روزی نزدیک تربت حضرت رسول (ص) (محمد بن علی امام جواد (ع)) را دیدم با او درباره مسائل مختلفی به مناظره پرداختم و همه را پاسخ داد، گفتم: به خدا سوگند می‌خواهم چیزی از شما بپرسم ولی شرم دارم. او گفت: من پاسخ را بدون آنکه پرسشت را به زبان آوری می‌گویم، تو می‌خواهی بررسی امام کیست؟ گفتم: آری به خدا سوگند پرسشم همین است. گفت: امام منم... [۵۲]. [صفحه ۶۵]

یاران امام جواد

آشنایی با یاران امام جواد

اشاره

از آنجا که رهبران و پیشوایان اسلام در زندگی خود، نمونه‌ی عینی عرفان و آگاهی کامل بوده‌اند توانسته‌اند با افعال و گفتار و سجایای اخلاقی خود انسان‌های زیادی را تربیت کنند، و در طول چهارده قرن همواره بر قلب‌های مردم حکومت کرده‌اند هر کدام از پیشوایان اسلام در طول زندگی خود متناسب با شرائط خاص زمان خود پیروانی داشته‌اند که از محضر پر فیض این رهبران الهی بهره‌ها می‌برده‌اند. از آن جمله امام جواد (ع) است که در مدت امامت خود که تقریباً شانزده سال بوده است یاران معدودی داشته

است که به نقل مرحوم شیخ طوسی شماره آنها به صد و ده نفر می‌رسید [۵۳] که برخی از آنان محضر چند امام را درک نموده‌اند و از مردان با عظمت و پیروان واقعی ائمه طاهرین (ع) بشمار می‌آیند ما در این [صفحه ۶۶] فصل برای نمونه شرح حال چند نفر از آنان را نظیر علی بن مهزیار، ابی نصر بزنطی، اسماعیل بن بزیع، حسین بن سعید اهوازی، زکریا بن آدم، احمد بن محمد بن خالد برقی، ابراهیم بن مهزیار از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم:

علی بن مهزیار

اشاره

او یکی از یاران خاص و از نمایندگان امام جواد (ع) بود و از اصحاب امام رضا و امام هادی (ع) نیز به شمار می‌رود. علی چه از علمی و چه از نظر معنوی شخصیت والایی داشته است که در کمتر کسی از معاصرانش می‌توان سراغ داشت، بهترین گواه این معنی نامه‌های تقدیرآمیز امام جواد (ع) خطاب به او است، ما نمونه‌هایی از این نامه‌ها را که نشانگر مراتب ایمان و عمل او است، ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم:

مکاتبات علی با امام جواد

امام جواد (ع) در تقدیر از خدمات و کوشش‌های او در راه اسلام، چنین نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم «علی! خداوند به تو پاداشی نیکو عطا فرماید و تو را در بهشت جای دهد و هر دو جهان از خواری نگاه دارد و در آخرت با ما محشور نماید. [صفحه ۶۷] علی من تو را در خیرخواهی و اطاعت و احترام و خدمت و انجام آنچه بر تو واجب است، آزموده‌ام و اگر بگویم هیچ کس را چون تو نیافته‌ام امید آن دارم که در این گفتار راستگو باشم. خداوند بهشت برین را پاداش تو قرار دهد، مقام تو و نیز خدمات تو در گرما و سرما و شب و روز بر من پوشیده نیست، از خدا مسئلت می‌دارم در قیامت، هنگامی که همه‌ی مردم جمع می‌شوند، تو را به رحمت ویژه‌ای اختصاص دهد چنانکه مورد غبطه‌ی دیگران قرار گیری. انه سمیع الدعاء» [۵۴]. امام جواد (ع) در نامه‌ی دیگری از بغداد برای علی بن مهزیار چنین نوشت: «نامه‌ات به من رسید و از مضمون آن اطلاع یافتم، مرا غرق سرور و شادی کردی، خدا تو را مسرور گرداند، از خداوند خواستارم که خطر هر بد خواهی را از من به یاری خود برطرف گرداند» برخی از نامه‌های پیشوای نهم به علی بن مهزیار نشان می‌دهد که گاهی شیعیان از طرف قدرت‌های وقت مورد فشار و آزار قرار می‌گرفتند، و امام که همیشه مراقب و نگران وضع شیعیان بود، امثال علی بن مهزیار را مأموریت داده بود که وضع اجتماعی و گرفتاری‌های شیعیان را به موقع گزارش کنند: نامه‌ی زیر یکی از نمونه‌های اینگونه گزارش‌ها است و حاکی از گرفتاری مردم شهر قم و سپس رفع گرفتاری از آنهاست: [صفحه ۶۸] «از آنچه راجع به گرفتاری و آزادی مردم قم نوشته بودی آگاه شدم خداوند مردم قم را از این گرفتاری آزاد گرداند و ناراحتی آنها را برطرف سازد، از این خبر که به من داده‌ای شاد شدم، همیشه از این کارها بکن، خبرهای خوشی از آسایش شیعیان به من بده. خداوند شما را با ورود در بهشت شاد گرداند و با خشنودی من از تو، از تو خشنود گردد، من از خداوند بخشش و مهربانی می‌خواهم و می‌گویم. حسبنا الله و نعم الوکیل [۵۵]. گاهی برای علی بن مهزیار در راه انجام وظایف نمایندگی امام مشکلاتی پیش می‌آمد و امام اخبار مربوط به او را پی‌گیری می‌کرد و برای سلامت او دعا می‌نمود: نامه‌ی زیر یکی از نمونه‌های این موضوع است: «من از خداوند مسئلت دارم که همواره و در هر حال تو را در پناه خود حفظ کند، از خال خود به من مژده ده که امیدوارم خدا هر گونه ناراحتی را از تو برطرف سازد. از خدا می‌خواهم که آنچه خیر است در بازگشت تو برایت میسر گرداند، می‌خواستی روز یکشنبه حرکت کنی آن را با یاری خدا تا روز دوشنبه به تأخیر انداز، خدا در این سفر تو را همراهی کند و

خانواده‌ات را نگاه دارد و امانت تو را به دستت برساند و در پرتو او سالم بمانی» [۵۶] گویا علی بن مهزیار مدتی [صفحه ۶۹] گرفتار تنگدستی بوده است، از این رو طی نامه‌ای از امام درخواست دعا برای وسعت مالی می‌کند، امام در پاسخ، ضمن دعا یادآوری می‌کند که ارزش معنوی و پیروی او از ولایت، ارزشمندتر از مال دنیا است، اینک نامه و پاسخ آن را از زبان خود علی بشنویم، وی می‌گوید: طی نامه‌ای به حضرت جواد (ع) نوشتم که از خدا بخواهد وسعتی به من عطا فرماید و آنچه را دارم حلال گرداند. حضرت در پاسخ نوشت: «خدا، هم به تو و هم به کسانی از بستگان و خانواده‌ات که خواسته بودی وسعت دهد. علی! احترامی که نزد من داری بیش از توسعه زندگی دارد، من از خداوند مسئلت می‌دارم که تو را با گشایش در زندگی و سلامت مقرون گرداند و آسایش را به تو موهبت کند و از گزند دشمنان سالم و محفوظ دارد. انه سمیع الدعاء» [۵۷]. علی بن مهزیار می‌گوید: طی نامه‌ای از آن حضرت خواسته بودم برایم دعا کند، حضرت در پاسخ نوشت: «... و اما به دعاء که از من خواسته بودی، تو نمی‌دانی که خداوند تو را در نزد من چگونه قرار داده است تو آن قدر نزد من عزیز می‌گویی که گاهی با همه‌ی توجه و علاقه‌ای که به تو، و شناختی که از تو دارم، خداوند آنچه را به تو روزی کرده است به بهترین وجه پایدار بدارد و باخشنودی من از تو خشنود گردد و تو را به آرزویت نائل گردد و به [صفحه ۷۰] رحمت خود به بهشت برین وارد کند، او شنونده دعاها است، خدا تو را حفظ کند و دوست بدار و هرگونه بدی را از تو برطرف سازد، این را به خط خود نوشتم!» [۵۸]. از این چند نامه که ذکر شد خوانندگان پی به مقام شامخ علم و دانش و تقوی و پارسایی این مرد پاک سرشت و محدث و فقیه عالیقدر خواهند برد به خصوص به جایگاه او نزد امام جواد (ع) به خوبی توجه خواهند کرد

فرزند شایسته علی

علی بن مهزیار علاوه بر افتخارات گذشته، افتخار دیگری هم دارد که نباید در شرح حال وی ناگفته بماند و آن عبارت از فرزندى دانشمند و برومند است که تقریباً از بسیاری از افتخارات پدر برخوردار بوده است، مرحوم شیخ طوسی در رجال خود «محمد بن علی» فرزند او را از اصحاب امام هادی (ع) دانسته و می‌گوید: او دانشمند موثق است [۵۹] مرحوم «علامه حلی» نیز وی را با همین عبارت معرفی نموده است [۶۰]. «طبرسی» در احتجاج نقل می‌کند که توییعی از امام زمان (ع) صادر شد که در آن نوشته بود: «خدا وضع محمد بن علی بن مهزیار را اصلاح گرداند و تردید او را برطرف سازد» [۶۱]. [صفحه ۷۱] از این توییعی و دعای امام زمان (ع) درباره او پیداست که وی پس از وفات امام حسن عسکری (ع) و آغاز غیبت امام زمان (ع) که ایام حیرت بوده، اندکی درباره امام دوازدهم دچار شک شده بوده، ولی در پرتو دعای امام زمان (ع) شک او برطرف گردید، و به مقام سفارت آن حضرت نائل گردید. علی بن مهزیار پسر دیگری به نام «حسن» داشته که او هم از محدثین بوده است.

آثار علمی علی بن مهزیار

علی بن مهزیار در «اهواز» می‌زیسته و مدفنش در همین شهر می‌باشد که امروز آرامگاه او زیارتگاه عموم می‌باشد. این مرد بزرگ آثار علمی و حدیثی گرانبهایی به یادگار گذاشته است که ما برای معرفی مقام علمی او فهرست تألیف او را که بالغ بر چهل جلد بوده است، در اینجا می‌آوریم: ۱- کتاب وضوء ۲- کتاب صلاة ۳- کتاب زکاة ۴- کتاب صوم ۵- کتاب حج ۶- کتاب طلاق ۷- کتاب حدود [صفحه ۷۲] ۸- کتاب دیات ۹- کتاب تفسیر ۱۰- کتاب فضائل ۱۱- کتاب عتق و تدبیر ۱۲- کتاب تجارت و اجارات ۱۳- کتاب مکاسب ۱۴- کتاب مثالب ۱۵- کتاب دعاء ۱۶- کتاب تجمل و مروت ۱۷- کتاب مزار ۱۸- کتاب رد بر غلات ۱۹- کتاب وصایا ۲۰- کتاب موارث ۲۱- کتاب خمس ۲۲- کتاب شهادت ۲۳- کتاب فضائل المومنین و برهم ۲۴- کتاب ملاحم ۲۵- کتاب تقیه ۲۶- کتاب صید و ذبائح ۲۷- کتاب زهد ۲۸- کتاب اشربه ۲۹- کتاب نذر و ایمان و کفارات [صفحه ۷۳] ۳۰- کتاب

بشاران (کتاب نکاح) ۳۱- کتاب حروف القرآن ۳۲- کتاب القائم (ع) ۳۳- کتاب انبیاء ۳۴- کتاب نوادر ۳۵- کتاب وفات ابوذر ۳۶- کتاب اسلام سلمان فارسی ۳۷- کتاب خصال ۳۸- کتاب حدیث الأشعریه ۳۹- کتاب رسائل علی بن اسباط ۴۰- کتاب حدیث بدر در کتاب «معجم رجال الحدیث» استادان علی بن مهزیار ۵۵ نفر و شاگردان او را ۲۲ نفر شمارش نموده است.

احمد بن محمد بن ابی نصر بزنی

اشاره

وی از مردم کوفه و از یاران حضرت رضا و امام جواد (ع) بود و نزد آن دو امام معصوم موقعیت و احترام خاصی داشت او در عالم فقاہت رتبه‌ی بزرگی داشت چندین کتاب در فقه و احکام اسلام و از جمله کتاب «الجامع» را تألیف کرد، فقاہت او را همه دانشمندان شیعه پذیرفته‌اند و او را مورد اطمینان کامل می‌دانند [۶۲]. [صفحه ۷۴] احمد که از علماء و دانشمندان بزرگ عصر خویش بود ابتداء به امامت امام رضا معتقد نبود ولی بعد از مکاتبات زیادی که بین او و امام رضا (ع) رد و بدل شد و سؤالاتی که کرد و جواب‌هایی که شنید معتقد به امامت حضرت رضا شد.

یک درس اخلاقی

بزنی جریانی با امام رضا (ع) دارد که یک درس آموزنده‌ی اخلاقی برای همه‌ی ما است: او روزی به امام گفت: میل دارم در مواقعی که مانعی در کار نیست و رفت و آمد من از نظر دستگاه حکومت اشکالی تولید نمی‌کند شخصاً به خانه شما بیایم و حضوراً استفاده کنم. یک روز، آخر وقت، امام رضا (ع) مرکب شخصی خود را فرستاد، و بزنی را پیش خود خواند، آن شب تا نیمه‌های شب به سؤال و جواب‌های علمی گذشت، مرتباً بزنی مشکلات خویش را می‌پرسید و امام جواب می‌داد. بزنی از این موقعیت که نصیب وی شده بود، به خود می‌بالید و از خوشحالی در پوست نمی‌گنجید شب گذشت و موقع خواب شد. امام خدمتکار را طلب کرد و فرمود: «همان بستر شخصی مرا که خودم در آن می‌خوابم بیاور و برای بزنی بگستران تا استراحت کند» این اظهار محبت بیش از اندازه در بزنی مؤثر افتاد، مرغ [صفحه ۷۵] خیالش به پرواز درآمد در دل با خود می‌گفت الا این در دنیا کسی از من سعادت‌مندتر و خوشبخت‌تر نیست، این منم که امام مرکب شخصی خود را برایم فرستاد، و با آن مرا به منزل خود آورد، این منم که امام نیمی از شب را تنها با من نشست، و پاسخ سؤالات مرا داد، به علاوه‌ی همه‌ی اینها، این منم که چون موقع خواب رسید، امام دستور داد که بستر شخصی او را برای من بگسترانند! پس چه کسی در دنیا از من سعادت‌مندتر و خوشبخت‌تر خواهد بود؟! بزنی سرگرم این خیالات خوش بود، و دنیا و مافیها را زیر پای خود می‌دید، ناگهان امام رضا (ع) در حالی که دست‌ها را بر زمین نهاده و آماده برخاستن و رفتن بود با جمله‌ی «یا احمد» بزنی را مخاطب قرار داد و رشته‌ی خیالات او را پاره کرد، آنگاه فرمود: هرگز آنچه را که امشب برای تو پیش آمد، مایه‌ی فخر و مباهات خویش بر دیگران قرار نده زیرا «صعصعہ بن صوحان» که از اکابر یاران علی (ع) بود، مریض شد، علی به عیادت او رفت و بسیار به او محبت و ملاحظت کرد، دست خویش را از روی مهربانی بر پیشانی صعصعه گذاشت ولی همین که خواست از جا حرکت کند و برود او را مخاطب قرار داد و فرمود: این امور را هرگز مایه‌ی فخر و مباهات خود قرار نده، اینها دلیل بر چیزی از برای تو نمی‌شود، من تمام اینها را به خاطر تکلیف و وظیفه‌ای که متوجه من است، انجام دادم و هرگز نباید کسی اینگونه امور را دلیل بر کمالی برای خود فرض [صفحه ۷۶] کند [۶۳].

محمد بن اسماعیل بن بزیع

اشاره

وی از یاران امام کاظم و امام رضا و امام جواد (ع) و یکی از راویان موثق حدیث از نظر دانشمندان شیعه محسوب می‌شود. او مردی صالح و درست کردار و اهل عبادت بود و تالیفاتی در علوم و معارف اسلامی داشت.

حمایت از مظلومان و ستم‌دیدگان

محمد برای رسیدگی به احوال مستضعفان و نجات مظلومان در دربار عباسیان کار می‌کرد، و در این رابطه روزی امام هشتم (ع) به او فرمود: خداوند در دربار ستمگران بندگانی دارد که به وسیله‌ی آنان برهان خویش را آشکار می‌سازد و آنان را در شهر قدرت می‌بخشد تا به وسیله‌ی آنان دوستان و اولیاء خود را از ستم ستمگران نگاه دارد و امور مسلمانان را اصلاح کند، آنان در خطرها و حوادث پناه اهل ایمانند و گرفتاران و نیازمندان از شیعیان ما به آنان رو می‌آورند و رفع گرفتاری و نیاز خود را از آنان می‌خواهند. خداوند به وسیله‌ی این گونه افراد، مؤمنان را از هراس ستمگران ایمنی می‌بخشد، آنان مؤمنان حقیقی و امنای خدا در روی زمینند، صحنه‌ی قیامت از نور آنان نورانی خواهد بود. به خدا سوگند بهشت برای آنان و آنان برای بهشت [صفحه ۷۷] آفریده شده‌اند و گواراشان باد. آنگاه امام فرمود: هر یک از شما بخواهد می‌تواند به همه‌ی این مقامات نائل شود. محمد بن اسماعیل عرض کرد: فدایت شوم کدام مقامات؟ حضرت فرمود: اینک در سایه‌ی ارتباط با ستمگران باشد و با خوشحال کردن شیعیان ما، ما را خوشحال کند (در پست و مقامی که قرار می‌گیرد، هدفش رفع ظلم و ستم از مؤمنان باشد) آنگاه امام به محمد بن اسماعیل که از وزرای دربار عباسی بود، فرمود: محمد! تو نیز از آنان باش [۶۴]. «محمد بن احمد بن یحیی» می‌گوید با «محمد بن علی بن بلال» به زیارت قبر محمد بن اسماعیل بن بزیع رفتیم، محمد بن علی در طرف سر قبر رو به قبله نشست و گفت صاحب این قبر برایم نقل کرد که امام جواد (ع) فرمود: کسی که قبر برادر مؤمن خود را زیارت کند و کنار قبر او رو به قبله بنشیند و دست خود را بر قبر بگذارد و هفت بار سوره‌ی قدر را بخواند، از وحشت و هراس بزرگ قیامت ایمن می‌گردد [۶۵]. «حسین بن خالد» می‌گوید: با گروهی خدمت امام رضا (ع) بودیم، از «محمد بن اسماعیل بن بزیع» سخن به میان آمد، امام فرمود: [صفحه ۷۸] دوست دارم در میان شما افرادی مثل او باشد [۶۶]. محمد بن اسماعیل می‌گوید: از امام جواد (ع) تقاضا کردم پیراهنی از پیراهن‌های خود را برایم بفرستد تا کفن خویش سازم، آن حضرت پیراهنی فرستاد و فرمان داد تکمه‌هایش را بردارم [۶۷].

حسین بن سعید اهوازی

اشاره

وی محدث و فقیه بزرگوار و دانشمند عالیقدر بود که در کتب رجال شیعه، به عنوان یکی از مفاخر رجال حدیث و شاگردان موثق و مورد احترام سه تن از ائمه‌ی اطهار (ع) شمرده شده است و همه جا به نیکی و عظمت و عدالت و وثاقت و دارای تالیفات ارزنده از او یاد شده است. از تحقیقات و بررسی‌ها پیرامون حال حسین بن سعید به این نتیجه می‌رسیم که او و برادرش حسن، از لحاظ قداست نفس، دیانت، قدرت حفظ حدیث، صحت ضبط و مقام علمی در نیمه‌ی اول سده‌ی سوم هجری در میان کلیه‌ی فقهاء و محدثین شیعه از همه مشهورتر و نامدارتر می‌باشد. برای شناخت او نخست نگاهی به کتاب با عظمت و مقام علمی حسین بن سعید «رجال برقی» که قدیم‌ترین کتاب رجال شیعه است که از دست تطاول ایام مصون مانده، می‌افکنیم، برقی [صفحه ۷۹] حسین بن سعید را از شاگردان و راویان دو امام معصوم یعنی امام رضا (ع) و امام جواد (ع) به شمار آورده است [۶۸]. «ابن ندیم» در کتاب مشهور خود «فهرست» ضمن شمارش مؤلفان شیعه از هر دو برادر نام برده می‌نویسد: «حسن و حسین اهوازی، فرزندان سعید، از

مردم کوفه و هر دو برادر از اصحاب امام هشتم بوده‌اند دانش این دو برادر در زمان خود از هر دانشمند دیگری در فقه و آثار و مناقب و سایر علوم وسیع‌تر بود، و با امام محمد تقی (ع) نیز مصاحبت داشتند [۶۹]. مرحوم «شیخ طوسی» او از امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم‌السلام روایت می‌کند. او از مردم کوفه بود ولی بعد با برادرش حسن به اهواز منتقل شد و از آنجا به قم انتقال یافت. «نجاشی» در کتاب رجال خود، درباره ی حسین بن سعید این دانشمند بلند پایه به خصوص ارزش کتاب‌های ذیقیمت او به تفصیل سخن گفته است به طوری که درباره کمتر دانشمندی از قدماء بدان گونه سخن رانده است. در تالیف و تصنیف سی جلد کتاب که از او به یادگار مانده است، برادرش با وی همکاری می‌کرده است، ولی کتاب‌ها تنها به او منسوب شده است مرحوم ما مقانی «حاج شیخ عبدالله» در رجال خود ضمن آنکه حسین بن سعید را راوی موثق اعلام می‌کند، حسین بن سعید می‌گوید: [صفحه ۸۰] مجلسی اول [۷۰] گفته است: معمول علمای شیعه این بوده که بر وفق روایت و کتاب‌های او عمل کنند، بنابراین هر اتفاق کلمه بر عمل به روایات او نشده، ولی آنچه مشهور است این است که عموم علمای شیعه درباره او و اخبارش اتفاق نظر دارند [۷۱].

تالیفات حسین بن سعید

چنانکه از شیخ طوسی و نجاشی نقل کردیم، حسین بن سعید دارای سی جلد کتاب معروف بوده است که برادرش حسن بن سعید هم در روایات آن شرکت داشته است کتاب‌های حسین بن سعید که بیشتر کتاب‌های فقهی است، چنان متقن و مستند و با دقت نظر و اطلاع وسیع و اعتماد و اطمینان تصنیف شده است که مورد توجه عموم معاصران و دانشمندان قرار گرفته و در پختگی و خوبی نمونه بود و ضرب‌المثل شد. این معنی، شخصیت حسین بن سعید و قداست و محتوای کتب او را به خوبی روشن می‌سازد. اینک فهرست کتاب‌های حسین بن سعید: ۱- کتاب وضوء ۲- کتاب صلاة ۳- کتاب زکاة [صفحه ۸۱] ۴- کتاب صوم ۵- کتاب حج ۶- کتاب نکاح ۷- کتاب طلاق ۸- کتاب عتق و تدبیر و مکاتبه ۹- کتاب ایمان و ندور ۱۰- کتاب خمس ۱۱- کتاب شهادت ۱۲- کتاب صید و ذبائح ۱۳- کتاب مکاسب ۱۴- کتاب اشربه ۱۵- کتاب زیارات ۱۶- کتاب تجارات و اجاراه ۱۷- کتاب تقیه ۱۸- کتاب رد بر غلات ۱۹- کتاب مناقب ۲۰- کتاب مثالب ۲۱- کتاب زهد ۲۲- کتاب مروت ۲۳- کتاب حقوق مؤمنین ۲۴- کتاب تفسیر قرآن ۲۵- کتاب وصایا [صفحه ۸۲] ۲۶- کتاب فرائض ۲۷- کتاب حدود ۲۸- کتاب دیات ۲۹- کتاب ملاحم ۳۰- کتاب دعاء

یک حدیث ارزنده

در پایان شرح حال حسین بن سعید بی‌تناسب نیست حدیثی را که از طریق حسین بن سعید نقل شده است، در اینجا بیاوریم: مرحوم شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از حسین بن سعید اهوازی نقل می‌کند که پیغمبر اکرم (ص) ضمن حدیثی طولانی خطاب به دختر خود حضرت فاطمه زهراء علیهاالسلام فرمود: دخترم! خداوند هفت فضیلت به ما اهل بیت عطا کرده است که به هیچ کس قبل از ما نداده است: پیغمبر خاندان ما بهترین پیغمبران است و او پدر تو است جانشین ما (بلافاصل) پیغمبر ما نیز بهترین جانشینان است و او شوهر تو است. شهید ما بهترین شهیدان است و او عموی پدرت «حمزه» است و نیز شهیدی که دو بال آغشته به خون دارد و با آنها در بهشت پرواز می‌کند از ماست و او پسر عمویت «جعفر» است. دو دخترزاده پیغمبر هم از ماست که پسران حسن و حسین (ع) می‌باشند، به خدایی که جز او خدایی نیست [صفحه ۸۳] «مهدی» این امت که «عیسی بن مریم» پشت سر او نماز می‌گذارد، نیز از ماست، در این هنگام پیغمبر دست روی دوش حسین (ع) گذاشت و سه بار فرمود او از نسل این فرزندانم خواهد بود [۷۲].

احمد بن محمد بن خالد برقی

اشاره

وی از دانشمندان و فقهای عالیقدر و از محدثین و مشهور در نیمه‌ی سده‌ی سوم هجری است مرحوم شیخ طوسی در رجال خود، ضمن شمارش اصحاب حضرت جواد (ع) و امام هادی (ع) «احمد بن محمد بن خالد» نام برده است بنابراین وی از راویان و شاگردان آن دو پیشوای معصوم بوده است [۷۳]. مرحوم علامه حلی از وی در بخش اول کتاب «خلاصه» که به شرح حال دانشمندان و راویان موثق اختصاص داده، یاد کرده است.

روش احمد در نقل روایات

در زمان برقی، محدثین قم او را مورد سرزنش قرار دادند ولی سرزنش متوجه خود او نبود، بلکه مربوط به کسانی بود که برقی از آنها روایت می‌کرد. زیرا برقی مانند مورخان اهمیت نمی‌داد از چه کسی روایت می‌کند، به همین جهت «احمد بن محمد بن عیسی» (بزرگ علمای قم) او را از قم تبعید کرد، ولی بعد او را به قم برگردانید و از وی پوزش طلبید و هنگامی که برقی [صفحه ۸۴] وفات یافت، در تشیع جنازه‌اش با سرو پای برهنه شرکت جست تا وجدان خود را از کاری که نسبت به او کرده بود آسوده گرداند.

برقی از نظر دانشمندان عامه

احمد بن محمد نه تنها از علمای سرشناس شیعه است، و کتب او در مسیر فکر شیعه و تعمیم و توسعه‌ی علوم اهل بیت عصمت و طهارت تدوین گردیده و استاد بسیاری از محدثین و فقهای نامدار تشیع است که در منابع رجالی و حدیث و فقه شیعه از شهرت خاصی برخوردارند، بلکه علمای رجال و مورخان عامه نیز از او نام برده و وی را ستوده‌اند.

تألیفات برقی

برقی آثار علمی ارزنده‌ای از خود به یادگار گذاشته است که بزرگترین و معروفترین آنها کتاب «محاسن» او است که مجموعه‌ی نفیسی از جمیع علوم و فنون است. این کتاب آنچنان مشهور و مهم و ابتکاری بوده است که علماء و دانشمندان بعدی به پیروی از روش آن، کتاب‌ها نوشته‌اند از جمله مرحوم شیخ صدوق رئیس محدثان شیعه است که کتاب «ثواب الاعمال» و کتاب «علل الشرایع» و غیره را بر اساس عناوین و اسامی فصول کتاب محاسن برقی تألیف کرده است. شیخ طوسی در «فهرست» می‌نویسد: آنچه از کتاب محاسن برقی رسیده این‌هاست: کتاب تراحم و تعاطف، آداب‌النفس، منافع، آداب معاشرت، معیشت، مکاسب، رفاهیت، معاریض، سفر، امثال، الشواهد من کتاب الله عزوجل، [صفحه ۸۵] نجوم، مرافق، زواجر، صوم، زینت، ارکان، زی (لباس)، اختلاف الحدیث، الطیب، ماکل (خوردنی‌ها)، الماء (کتاب‌المشارب)، الفهم، اخوان، ثواب، تفسیر احادیث و احکام آن علل، عقل، تخویف، تخدیر، تهذیب، تسلیت، تاریخ، غریب، محاسن، مذام اخلاق (اخلاق مذمومه)، نساء، مآثر و انساب، انساب امم، شعر و شعراء، عجائب، حقایق، مواهب و حظوظ، حیات، نور و رحمت، زهد و مواعظ، تبصره، تفسیر، تاویل، ندامه‌الافعال، الفروق، کتاب معانی و تحریف، کتاب عقاب، کتاب امتحان، کتاب عقوبات، العین، خصائص، نحو، عیافه و قیافه و...

داستانی جالب از برقی

«احمد بن محمد برقی» می‌گوید [۷۴] من به «ری» رفتم تا «ابوالحسن ماورائی» منشی «کونکین» [۷۵] را دیدار کنم چون هر ساله ده

هزار درهم از ملکی که در کاشان داشتم به وسیله او دریافت می‌داشتم، روزی در منزل نشسته بودم دیدم پیرمردی پریشان حال که گویی مرده‌ای به صورت زنده است وارد شد و به من گفت: یا ابا عبدالله! من و تو در دیانت اسلام و دوستی امامان [صفحه ۸۶] پاک، وجه اشتراک داریم، کاری دارم که می‌خواهم برای خاطر خدا و بزرگانمان آن را برای من انجام دهی. گفتم: چه کاریست؟ پیرمرد گفت: به کوتکین گفته‌اند که من پنهان از وی نزد خلیفه سعایت کرده‌ام، او هم ضبط مال و ریختن خون مرا حلال دانسته است. برقی می‌گوید: «به وی وعده دادم که حاجت او را برآورم و او هم رفت»... بعد از رفتن او به فکر فرورفتم و با خود گفتم: اگر بخواهم حاجت خود و او را از «ماورائی» بخواهم هر دو را برآورده نمی‌کند، و اگر بخواهم حاجت او را انجام دهم، کار خودم را صورت نخواهد داد و نمی‌خواستم کارم صورت نگیرد. در همان وقت رفتم به سراغ کتاب‌هایم، و در یکی از کتاب‌ها حدیثی دیدم که از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده بودم و آن این بود که: «هر کس نیت خود را در بر طرف ساختن احتیاج برادر با ایمانش خالص گرداند خداوند کار او را به دست خودش روا می‌گرداند، و هر حاجتی هم که خود او داشته باشد، خدا آن را برطرف می‌سازد» [۷۶] وقتی این حدیث را دیدم همان لحظه برخاستم و سوار قاطر شدم و آمدم به در خانه ابوالحسن ماورائی. بعضی از دربانان از ورودم جلوگیری کردند، ولی بعضی دیگر ملاحظه نمودند، سرانجام همگی حاضر شدند مرا وارد [صفحه ۸۷] کنند. وقتی وارد شدم دیدم ماورائی در بالکنی تکیه به ستون داده و نشسته و چوب‌دستی به دست دارد. سلام کردم و او جواب داد و اشاره کرد که بنشینم. من نشستم و بی‌درنگ این آیه را با صدای بلند خواندم: «و در آنچه خدا به تو داده سرای آخرت را جستجو کن، بهره خود را هم در دنیا فراموش منما، نیکی کن همان طور که خدا درباره ی تو نیکی کرده است، و در پی فساد روی زمین مباش که خدا مفسدان را دوست نمی‌دارد» [۷۷]. ماورائی گفت: «ای ابا عبدالله! لطف داری، آری خدا بر ما منت نهاده و اموالی عطا کرده و آن را وسیله ی آسایش ما در سرای دیگر قرار داده است» آنگاه افزود: معلوم می‌شود مقدمه‌ای برای حاجتی است روشنتر بگو - موضوع: چیست: گفتم: فلانی را که می‌شناسید درباره‌اش سعایت کرده‌اند و چنین و چنان گفته‌اند... ماورائی گفت: او شیعه است و او را می‌شناسی؟ گفتم: آری. گفت: طوری است که اهل ولایت و محب اهل بیت است و از دشمنان آنها بیزاری می‌جوید؟ گفتم: آری. در این وقت ماورائی چوب‌دستی را انداخت به روی زمین و از جایی که نشسته بود پائین آمد، سپس اشاره کرد به یکی از [صفحه ۸۸] غلامانش و گفت: آن بسته را بیاور! غلام بسته‌ای را آورد که اموال پیرمرد در آن بود که مبالغه‌هنگفتی بود، آنگاه امر کرد آن را به وی مسترد دارند. بعد هم دستور داد خلعتی به او بدهند و با عزت و احترام روانه کرد تا به نزد کسانش باز گردد. سپس ماورائی رو کرد به من و گفت: یا ابا عبدالله! نصیحت خوبی کردی و با این کار بار سنگین مرا سبک گردانیدی. پس از آن کاغذی را برداشت و بدون اینکه از من سؤال کند و در آن نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم. ده هزار درهم از درآمد ملک احمد بن محمد بن خالد برقی در کاشان [۷۸] به وی تسلیم گردد» آنگاه لحظه‌ای صبر کرد و سپس گفت: یا ابا عبدالله خدا به تو پاداش نیک دهد با این وساطتی که کردی، جبران بار گناه مرا نمودی و به خاطر آن مرا از ناراحتی درآوردی، پس از آن کاغذ دیگری از سمت دیگرش برداشت و در آن نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم» ده هزار درهم به احمد بن خالد برقی تسلیم گردد و این به خاطر نیکی است که درباره ما نموده و آشنایی وی با ما است... او دست به ریسمان آل محمد (ع) زده است [۷۹] «احمد بن محمد بن خالد برقی» در سال ۲۸۰ هجری درگذشت». [صفحه ۸۹]

ابراهیم بن مهزیار اهوازی

اشاره

وی برادر علی بن مهزیار، و از شخصیت‌های بزرگ شیعه در زمان غیبت صغری است، و به افتخار نمایندگی امام در این عصر نایل

گردیده است. مرحوم شیخ طوسی در رجال خود یک جا او را از اصحاب امام جواد (ع) و در جای دیگر از اصحاب امام هادی (ع) شمرده است [۸۰]. مرحوم علامه مجلسی در «وجیزه» او را توثیق نموده و شیخ حر عاملی او را از سفرای امام زمان (ع) شمرده است. از «سید بن طاووس» نقل شده که او را از وکلای معروف امام زمان دانسته است و شیعیانی که معتقد به امامت امام حسن عسکری (ع) بودند، شکی در وکالت او نداشتند. البته ابراهیم در محل سکونت خود اهواز، این وظیفه را انجام می‌داد.

ابراهیم چگونه به وکالت رسید؟

مرحوم شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از ابراهیم بن مهزیار نقل می‌کند که گفت: بعد از رحلت حضرت عسکری (ع) در خصوص امام بعد از وی دچار شک و تردید شدم، اموالی از سهم امام نزد پدرم جمع شده بود، می‌خواست آنها را به عراق حمل نموده تحویل امام عسکری (ع) دهم من هم سوار کشتی شدم [صفحه ۹۰] تا او را همراهی کنم، در بین راه ناگهان تب شدیدی بر پدرم عارض شد، به طوری که گفت: فرزند! مرا برگردان که این تب علامت مرگ من است. سپس گفت: در خصوص این مال راه احتیاط پیش گیر! آنگاه وصایای لازم را نمود و وفات یافت.... من پیش خود گفتم: پدرم خوب وصیت کرده است، این اموال را به عراق می‌برم و خانه‌ای کنار شط اجاره کرده می‌مانم، و هیچ کس را از جریان مطلع نمی‌گردانم، و منتظر می‌مانم تا جانشین امام عسکری (ع) مشخص شود، اگر امام بعدی برایم روشن شد، و دانستم امام بعد از وی کیست، اموال را به او که امام است تسلیم می‌کنم، و گرنه صرف خود می‌کنم! با این نیت به عراق آمدم و کنار شط خانه‌ای اجاره کردم و چند روزی ماندم، روزی دیدم قاصدی آمد و نامه‌ای به من داد به این مضمون که: فلان مقدار مال در فلان ظرف و کیسه نزد تو هست، هر چه من آورده بودم و خودم هم از آن اطلاع نداشتم نام برده بود! و خواسته بود که آنها را تسلیم قاصد کنم، من آن اموال را به قاصد تسلیم کردم و چند روزی منقلب و غمگین ماندم اینکه نامه‌ی دیگری به افتخارم صادر شد که: «ما تو را به جای پدرت وکیل نمودیم، پس حمد خدا را به جای آور» [۸۱]. [صفحه ۹۱]

انتصاب فرزند ابراهیم به جانشینی پدر

گفتیم که ابراهیم بن مهزیار در اهواز از وکلای امام غائب (ع) بود، البته از وکلای عام که مانند او در بعضی از شهرهای دیگر هم بوده‌اند و اینان غیر از چهار وکیل مشهور و «نواب خاص» آن حضرت می‌باشند که همگی در بغداد بوده‌اند، پس از وی پسرش محمد بن ابراهیم بن مهزیار به جای پدر منصوب شد. مرحوم شیخ طوسی در کتاب «غیبت» می‌نویسد: «محمد بن ابراهیم مهزیار» روایت می‌کند که: بعد از وفات عثمان بن سعید (نائب اول امام زمان عج) توقیعی بدین مضمون برای من صادر گشت: «خداوند پسر او محمد بن عثمان» را حفظ کند، او در زمان پدرش مورد اعتماد ما بود. خدا از او و پدرش خشنود باشد و روح پدر او را شاد گرداند. پسر وی در نزد ما مانند پدرش می‌باشد (یعنی همان مقام و منزلت و نیابت را دارد) و در جای او نشسته است. «آنچه او از طرف ما بگوید، گفته ماست، و به فرمان ما عمل می‌کند، خدا او را تأیید نماید. بنابراین سخن او را قبول کن و نظر ما را درباره‌ی او بدان» [۸۲]. [صفحه ۹۳]

نمونه‌هایی از اخبار غیبی امام

اشاره

شکی نیست که گزارش از غیبت به صورت نامحدود و گسترده آن هم به نحو ذاتی و غیر اکتسابی از آن خداست و احدی با او در

این صفت شریک نیست، قرآن در این مورد می‌فرماید: «قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله» (النحل آیه ی ۶۵): ای رسول ما بگو که در همه ی آسمان‌ها و زمین جز خدای یکتا کسی از علم غیب آگاه نیست. این آیه و امثال آن ناظر به یک چنین علم غیب وسیع و ذاتی است که هرگز دیگری در آن شریک نیست. ولی آیات دیگری هست حاکی از اینکه برخی از بندگان (شایسته) خدا می‌توانند از غیب خبر بدهند همچنان که خبر داده‌اند، آگاهی اینگونه افراد از غیب به مدد خدا و اکتسابی است که روی مصالحی خداوند چنین منزلتی را به آن‌ها داده است. قرآن نقل می‌کند که صالح پیامبر رو به قوم خود کرد و چنین فرمود: تمتعوا فی دارکم ثلاثه ایام ذلک و عد غیر مکذوب [صفحه ۹۴] (سوره ی هود آیه ی ۶۵): در خانه‌های خود سه روز زندگی کنید (که پس از این نابود خواهید شد) و این یک وعده ی قطعی الهی است. در این آیه پیامبری مانند صالح از سرانجام قوم خود خبر می‌دهد که قطعاً در پرتو تعلیم الهی و به شکل یک آگاهی محدود بود، بنابراین علم غیب بر دو نوع است: ۱- آگاهی گسترده و وسیع، ذاتی و غیر اکتسابی. این بخش از علم مخصوص خداست و آیاتی که آگاهی از غیب را از آن خدا می‌داند ناظر به این قسم از آگاهی است. ۲- آگاهی از غیب به صورت اکتسابی و آموزش از جانب خدا. این بخش از آگاهی از آن انسان‌های بزرگی است که با چشم و گوش الهی پس پرده غیب را می‌شنوند. قرآن از قول چنین شخصی نقل می‌کند که رو به قوم خود می‌کند و می‌گوید: أنبئکم بما تاکلون و ما تدخرون (آل عمران آیه ی ۴۹): من شما را از آنچه در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید و می‌خورید آگاه می‌کنم. خداوند تنها در سوره ی یوسف از دو پیامبر بزرگ به نام یعقوب و یوسف گزارش‌های متعددی حکایت کرده که از پس پرده خبر داده‌اند که با یک مطالعه دقیق روشن می‌گردد. بنابراین در شگفت نخواهیم ماند وقتی در صفحات تاریخ بخوانیم که پیشوایان معصوم ما مانند امام جواد (ع) در موارد خاصی به خاطر یک مصالح بزرگ از غیب خبر داده و یا تصرفاتی در گوشه‌ای از جهان کرده‌اند. البته تمام این نوع تصرفات و غیب‌گویی‌ها از شئون ولایت تکوینی است که پیامبران و اولیاء [صفحه ۹۵] الهی در پرتو قدرت لایزالی دارند. اینک با توجه به این مقدمه، و به تناسب مطالب، نمونه‌هایی از گزارش‌ها و امدادهای غیبی امام جواد (ع) را در اینجا از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم:

نام او را احمد بگذار

پس از شهادت امام هشتم (ع) هشتاد نفر از دانشمندان و فقهای بغداد و شهرهای دیگر برای انجام مراسم حج به مکه سفر کردند، در سر راه خویش به مدینه وارد شدند تا امام جواد (ع) را نیز ملاقات کنند این گروه به خانه‌ی امام صادق (ع) که خالی بود وارد شدند، در این هنگام حضرت جواد که خردسال بود وارد مجلس آنان شد، شخصی به نام «موفق» او را به حاضران معرفی کرد، همه به احترام ورود امام برخاستند و سلام کردند، آنگاه پرسش‌هایی عنوان شد که امام به خوبی پاسخ داد و همه از اینکه آثار امامت را در آن وجود گرامی دیدند به امامت او اطمینان بیشتری پیدا کردند و خوشحال شدند. یک تن از آنان به نام «اسحق» می‌گوید من نیز در نامه‌ای ده سؤال نوشتم تا از آن حضرت بپرسم و با خود گفتم اگر آن بزرگوار به پرسش‌های من پاسخ داد از او تقاضا می‌کنم که دعا کند که خدا فرزندی را که همسرم به او حامله است پسر قرار دهد. مجلس به طول انجامید و پیوسته از آن بزرگوار می‌پرسیدند و او پاسخ می‌داد در این هنگام برخاستم بروم تا روز بعد نامه‌ی خود را به آن حضرت بدهم، امام تا مرا دید فرمود: [صفحه ۹۶] «اسحق! خدا دعای تو را مستجاب کرد، نام فرزندی را که خدا در آینده به تو خواهد داد، احمد بگذار!» گفتم: سپاس خدای را بی‌تردید این همان حجت خداست. اسحق به وطن خود بازگشت و خداوند پسری به او عنایت کرد و نام او را «احمد» گذاشت [۸۳].

رهایی زندانی

«علی بن خالد» می‌گوید: در سامراء خبردار شدم که مردی را با قید و بند از شام آورده و در اینجا زندانی کرده‌اند و می‌گویند: مدعی پیامبری شده است، به زندان مراجعه کردم و با زندان بانان مدارا و محبت نمودم تا مرا نزد او بردند او را مردی با فهم و خردمند یافتم، پرسیدم داستان شما چیست؟ گفت: در شام در محلی که می‌گویند سرمقدس سیدالشهداء حسین بن علی (ع) را در آنجا نصب کرده بودند، عبادت می‌کردم، یک شب در حالی که به ذکر خدا مشغول بودم ناگهان شخصی را جلوی خود دیدم که به من گفت: برخیز: برخاستم و به همراه او چند قدمی پیمودم، دیدم در مسجد کوفه هستیم، از من پرسید: این مسجد را می‌شناسی؟! گفتم: آری مسجد کوفه است. در آنجا نماز خواندیم و بیرون آمدیم، باز اندکی راه رفتیم، دیدم در مسجد پیامبر (ص) مدینه هستیم، تربت پیامبر را زیارت کردیم، و در مسجد نماز خواندیم و بیرون آمدیم، اندکی دیگر رفتیم، دیدم در مکه در خانه [صفحه ۹۷] خدا هستیم، طواف کردیم و بیرون آمدیم و اندکی دیگر پیمودیم خود را در شام در جای خود یافتیم و آن شخص از نظرم پنهان شد، از آنچه دیده بودم در تعجب ماندم تا یک سال گذشت و باز همان شخص آمد و همان مسافرت و ماجرا که سال پیش دیده بودم به همان شکل تکرار شد، اما این بار وقتی می‌خواست از من جدا شود او را سوگند دادم که خود را معرفی کند، فرمود: من «محمد بن علی بن موسی بن جعفر... هستم!» زندانی در اینجا افزود: این داستان را برای برخی نقل کردم و خبر آن به گوش «محمد بن عبدالملک زیات» وزیر معتصم عباسی رسید، دستور داد مرا در قید و بند به اینجا آورند و زندانی سازند، و به دروغ شایع کردند که من ادعای پیامبری کرده‌ام! «علی بن خالد» می‌گوید: به او گفتم: می‌خواهی ماجرای تو را به «زیات» بنویسم تا اگر از حقیقت ماجرا مطلع نیست، آگاهش کنم؟ گفت بنویس. داستان را به «زیات» نوشتم، و در پشت همان نامه من پاسخ داد: به او بگو از کسی که یکشنبه او را از شام به کوفه و مدینه و مکه برده و باز گردانده است، بخواهد تا از زندان نجاتش دهد!! از این پاسخ اندوهگین شدم، فردای آن روز به زندان رفتم تا پاسخ را به او بگویم و او را به صبر و بردباری توصیه نمایم، اما [صفحه ۹۸] دیدم زندانبانان ناراحت و مضطربند، پرسیدم: چه شده است؟ گفتند: مردی که ادعای پیامبری داشت، دیشب از زندان گریخته است! و نمی‌دانیم چگونه رفته است، به زمین فرورفته و یا به آسمان پرواز کرده است؟! و هرچه جستجو کردند اثری از او به دست نیاوردند! [۸۴].

بندهای زنجیر را پاره کرد

«ابوالصلت هروی» که از یاران نزدیک امام رضا (ع) بود و بعد از شهادت امام هشتم (ع) به دستور مأمون به زندان افتاد، می‌گوید: یک سال زندانی بودم و دل‌تنگ شدم، شبی بیدار ماندم و به عبادت و دعا پرداختم و پیامبر و خاندان گرامی او را شفیع خویش قرار دادم، و خداوند را به حرمت آنان سوگند دادم که مرا نجات بخشد، هنوز دعایم پایان نیافته بود که دیدم امام جواد (ع) در زندان من است، فرمود: ابوصلت! سینه‌ات تنگ شده است؟ عرض کردم: آری به خدا سوگند. فرمود: برخیز و آنگاه دست بر زنجیرهای من زد، بی‌درنگ قیدها باز شد و دست مرا گرفت و از زندان بیرون آورد، نگهبانان مرا دیدند اما به کرامت آن حضرت یارای سخن گفتن نداشتند، امام چون مرا بیرون آورد فرمود: «برو در امان خدا، بعد از این هرگز مأمون را نخواهی دید و او نیز تو را نخواهد دید!» و چنان شد که امام فرموده بود [۸۵]. [صفحه ۹۹]

نان جوین برای من خوش‌تر است

«حسین مکاری» می‌گوید: در بغداد خدمت امام جواد (ع) شرفیاب شدم و زندگی او را دیدم در ذهنم خطور کرد که «امام به این زندگی مرفه رسیده هرگز به وطن خود مدینه باز نخواهد گشت» امام لحظه‌ای سر به زیر افکند، آنگاه سر برداشت و در حالی که رنگش از اندوه زرد شده بود فرمود: «حسین! نان جوین و نمک خشن در حرم رسول خدا (ص) پیش من از آنچه مرا در آن

می‌بینی محبوب‌تر است؟! [۸۶]. به همین جهت امام در بغداد نماند، و با همسر خود «ام‌الفضل» به مدینه بازگشت و تا سال ۲۲۰ هجری همچنان در مدینه باقی ماند. [صفحه ۱۰۱]

فرازهایی کوتاه از سخنان امام جواد

اشاره

خاندان پیامبر به حکم حدیث «ثقلین» یکی از دو یادگار گران‌بهایی است که پیامبر گرامی، آنها را در میان امت به یادگار گذارده است و پیروی از آنها را موجب هدایت و سعادت معرفی نموده است. در زمان ما گرچه خود این بزرگان در میان ما نیستند، ولی سخنان حکیمانه آنها جلوه‌ی این امانت گران‌بها است که از نظر راهنمایی و هدایت و روشنگری به سان قرآن می‌باشد. دانشمندان شیعه به احادیث معصومان همان گونه می‌نگرند که به قرآن از آن زاویه نگاه می‌کنند، با این تفاوت که قرآن «ثقل اکبر» و خاندان رسالت «ثقل اصغر» می‌باشند اگر قرآن از نظر الفاظ و محتوا منتسب به جهان غیب است مضامین احادیث پیامبر و جانشین او نیز مربوط به عالم غیب می‌باشد چیزی که هست قرآن معجزه‌ای است جاویدان که هم الفاظ و هم معانی آن مربوط به خدا می‌باشد در حالی که احادیث در این پایه از اعجاز نیست و تنها مضامین آنها مربوط به خدا و مأخوذ از جهان غیب می‌باشد. با توجه به اهمیت احادیث معصومان که به [صفحه ۱۰۲] آن اشاره شد، در اینجا بخشی از سخنان امام جواد (ع) را می‌آوریم تا هم نمونه‌ای از راهنمایی‌های آن بزرگوار باشد، و هم راهگشای ما، در زندگی هر چند شایسته است مجموع سخنان امام در زمینه‌های مختلف در کتاب خاصی به نام «مسند الامام الجواد» گردآوری و منتشر شود، و شاید نگارنده در آینده دست به چنین کاری یازد و مسند امام نهم را در یک جا با ترتیب خاصی جمع آورد، به امید توفیق خدا در این کار....

اینک سخنان امام

۱- زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد [۸۷]. ۲- آنکه کار زشتی را نیکو شمارد در آن کار شریک است [۸۸]. ۳- شخصی از امام (ع) تقاضا کرد او را طی جمله‌ی کوتاهی نصیحت جامع فرماید، امام فرمود: خود را از کارهایی که موجب ننگ در دنیا و عذاب در آخرت است حفظ کن [۸۹]. ۴- هر مؤمنی در زندگی از جهت معنوی نیاز به سه خصلت دارد: ۱- اینکه در تمام کارها از خداوند توفیق طلب کند. [صفحه ۱۰۳] ۲- در درون خود نصیحت کننده‌ای داشته باشد. ۳- اگر کسی او را نصیحت کرد قبول کند [۹۰]. ۵- کسی که ظلم می‌کند و آنکه در ظلم کردن او را یاری می‌نماید و کسی که بر آن (ظلم) راضی باشد همه‌ی اینها شریک جرمند. روزی که انتقام مظلوم از ظالم گرفته می‌شود سخت‌تر است از روزی که ظالم بر مظلوم ستم نموده است، همانا دانشمندان (به منزله‌ی) غریبانند به خاطر زیادی نادانان و کمی دانشمندان [۹۱]. ۶- هر آینه ایمان بنده کامل نمی‌گردد تا اینکه دین او بر شهوت و هوای نفسش غلبه کند و نابودی انسان در این است که هوای نفس و شهوت او بر دین او غلبه کند [۹۲]. ۷- مرگ انسان به واسطه‌ی گناه بیشتر است از مرگ طبیعی، و زندگی انسان به خاطر اعمال نیک بیشتر است از عمر طبیعی [۹۳]. ۸- اگر آسمانها و زمین بروی انسانی بسته شود و آن [صفحه ۱۰۴] انسان دارای تقوی الهی باشد خداوند راه نجاتی برای او قرار خواهد داد [۹۴]. ۹- کسی که در راه خدا برای خود دوستی پیدا کند همانا در بهشت منزلی برای خود تهیه نموده است [۹۵]. ۱۰- از رفاقت با ناهلان دوری کن زیرا آنان همچون شمشیر ظاهری آراسته دارند ولی خطرناکند! [۹۶]. ۱۱- بزرگواری مؤمن در بی‌نیازی او از مردم است [۹۷]. [صفحه ۱۰۵]

ازدواج یا توطئه

اشاره

هنگام بررسی سیاست مأمون عباسی یادآور شدیم که مأمون برای نجات از نابسامنی‌هایی که در جامعه رخ داده بود، و برای جلوگیری از شورش علویان و نیز جلب محبت شیعیان و ایرانیان، کوشید خود را دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام قلمداد کند، و با تحمیل ولایت‌عهدی خود بر امام رضا (ع) می‌خواست هم این منظور را عملی سازد و هم امام را از نزدیک زیر نظر داشته باشد. از سوی دیگر خاندان بنی‌عباس از این روش مأمون و از اینکه احتمالاً - خلافت از بنی‌عباس به علویان منتقل شود، سخت ناراضی و خشمگین بودند و به همین جهت به مخالفت با او برخاستند، و چون امام توسط مأمون مسموم و شهید شد آرام گرفتند و خشنود شدند و به مأمون روی آوردند. مأمون مسموم ساختن امام را بسیار سری و مخفیانه انجام داده بود و سعی داشت جامعه از این جنایت بزرگ آگاه نشود، و برای پوشاندن جنایت خود به اندوه و عزاداری تظاهر می‌کرد، حتی سه روز بر آرامگاه امام اقامت کرد! و نان و نمک خورد، و خود را عزادار معرفی نمود، اما با همه ی این پرده‌پوشی‌ها و ریاکاری‌ها، سرانجام بر علویان آشکار شد که قاتل امام کسی جز مأمون نبوده است، لذا سخت آزرده و خشمگین شدند، مأمون بار دیگر حکومت خویش را در خطر دید، برای پیشگیری و چاره‌سازی توطئه‌ای دیگر آغاز کرد، یعنی نسبت به امام جواد (ع) مهربانی و [صفحه ۱۰۶] عطف از خود نشان داد و برای اثبات میزان حسن نیت خود، دختر خویش را به ازدواج آن حضرت درآورد، و کوشید همان استفاده‌ای را که در تحمیل ولایت‌عهدی بر امام رضا (ع) جستجو می‌کرد، از این وصلت نیز به دست آورد. چنین بود که امام جواد (ع) را در سال ۲۰۴ هجری یعنی یک سال پس از شهادت امام رضا (ع) از مدینه به بغداد آورد و دختر خود «ام‌الفضل» را به عقد وی درآورد. تفصیل ماجرای این ازدواج بدین قرار بود که بعد از گفتگوهایی که بین عباسیان و مأمون رخ داد (که قبلاً در بخش مناظرات یادآور شدیم) مأمون تزویج دختر خود را به امام جواد (ع) پیشنهاد کرد و از او خواست خطبه عقد را بخواند امام پذیرفت و خطبه‌ای خواند که ترجمه ی آن چنین است [۹۸] «خدای را برای اعتراف بر نعمت او سپاسگزارم و جهت اخلاص در وحدانیت او کلمه: لا اله الا الله می‌گویم درود خدا بر محمد سرور آفریدگان و برگزیدگان از خاندان او. بی‌تردید از فضل و رحمت خدا بر مردمان یکی این است که آنان را به وسیله ی حلال از حرام بی‌نیاز ساخته و به ازدواج فرمان داده و فرموده است: مردان بی‌زن و زنان بی‌شوهر و شایستگان [صفحه ۱۰۷] (ازدواج) از بردگان و کنیزان خود را به ازدواج یکدیگر درآوردید (و از تنگدستی و نداری نهراسید) اگر فقیر باشند خداوند به رحمت خود، به آنان عطا می‌فرماید و بی‌نیازشان می‌سازد، و خدای متعال وسعت دهنده‌ی روزی بندگان و دانای به همه چیز است» آنگاه امام با تعیین مهریه‌ای معادل مهریه‌ی حضرت فاطمه زهراء (ع) (پانصد درهم) موافقت خود را با ازدواج با دختر مأمون اعلام فرمود، مأمون از طرف دختر عقد را خواند و امام جواد (ع) قبول فرمود و به فرمان مأمون هدایا و جوایز چشمگیری به حاضران دادند و سفره‌ها گستراند مردم غذا خوردند و متفرق شدند. فقط گروهی از نزدیکان و درباریان باقی ماندند... [۹۹].

هدف‌های مأمون

باید توجه داشت که مأمون زیر پوشش تظاهرات دوستانه و ریاکاری‌های مزورانه، جز اهداف سیاسی منظور دیگری از این ازدواج نداشته است، و می‌توان دریافت که به ویژه چند هدف را دنبال می‌کرده است: ۱- با فرستادن دختر خود به خانه امام، آن حضرت را برای همیشه دقیقاً زیر نظر داشته است و از کارهای او بی‌خبر نماند (دختر مأمون نیز به راستی وظیفه ی خبرچینی و گزارشگری مأمون را خوب انجام می‌داد چنانکه تواریخ شاهد این حقیقت [صفحه ۱۰۸] است) ۲- با این وصلت، امام را وارد زندگی رفاهی سازد و از این طریق در افکار عمومی بر عظمت امام لطمه وارد کند. «محمد بن ریان» می‌گوید: مأمون می‌کوشید تا امام جواد (ع) را به سرگرمی‌ها مشغول سازد ولی در این هدف توفیقی به دست نمی‌آورد، مأمون در مجلسی که به عنوان جشن ازدواج امام بر پا

ساخت کنیزانی زیبا را که هر یک جامی پر از جواهرات در دست داشتند و داشت تا چون امام وارد شد و بر جای خود نشست به استقبال او بروند و آنان این کار را کردند اما امام هیچ توجه و اعتنایی به آنان نمود و عملاً فهماند که از این کار بیزار است. در همین مجلس مطربی را برای خواندن و نواختن آورده بودند، اما همین که او کار خود را شروع کرد امام بانگ بر او زد: «از خدا بترس» مطرب از صلابت فرمان امام که از ژرفای معنویت و نیروی الهی آن حضرت سرچشمه می گرفت، چنان مرعوب شد که آلات موسیقی از دستش فروافتاد، و دیگر هرگز تا زنده بود نتوانست از دست‌هایش برای ساز و موسیقی استفاده کند! [۱۰۰]. ۳-

همچنان که اشاره کردیم مأمون می‌خواست با این وصلت علویان را از اعتراض و قیام علیه خود باز دارد، و خود را دوستدار و علاقمند به آنان وانمود کند. ۴- او می‌خواست افکار عمومی را فریب دهد، چنانکه گاهی می‌گفت: من به این وصلت اقدام کردم تا ابوجعفر (ع) از [صفحه ۱۰۹] دخترم صاحب فرزند شود، و من پدر بزرگ کودکی باشم که از نسل پیامبر و علی بن ابی‌طالب (ع) است! [۱۰۱]. اما خوشبختانه این حيله‌ی مأمون نیز بی‌نتیجه بود، زیرا دختر مأمون هرگز فرزندی به دنیا نیاورد، و فرزندان امام جواد (ع) «علی هادی (ع)» یعنی امام دهم موسی مبرق - حسین عمران - فاطمه - خدیجه - ام‌کلثوم - حکیمه» همگی از همسر دیگر امام که کنیزی نیک سیرت و پاکدامن و شایسته به نام «سمانه مغربیه» بود، به وجود آمدند [۱۰۲]. بنابراین، این ازدواج که مأمون بر آن اصرار می‌ورزید کاملاً جنبه‌ی سیاسی داشت، و با آنکه این وصلت با زندگی مرفهی توأم بود، برای امام که همچون پدران گرامیش به دنیا توجهی نداشت، نمی‌توانست ارزشی داشته باشد، بلکه اصولاً زندگی با مأمون برای آن حضرت تحمیلی و پر رنج بود. [صفحه ۱۱۱]

شهادت امام نهم

توطئه حسودان

شک نیست که امامان معصوم هر کدام در عصر خود، به واسطه‌ی محبوبیت درخشان در افکار عمومی، و برتری علمی بر عموم دانشمندان زمان مورد حسادت و کینه‌ی دانشمندان جاه‌طلب و اینان برای فرو نشاندن آتش حسد و کینه خود، دست به سعایت و بدگویی و سمپاشی بر ضد امامان در دستگاه قدرتهای وقت می‌زدند، امام جواد (ع) نیز از روال کلی مستثنی نبود به طوری که می‌توان گفت: یکی از عوامل شهادت آن حضرت، مخالفت برخی از اینگونه دانشمندان بود که ذیلاً - از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم: «زرقان» [۱۰۳] که با «ابن ابی‌داود» [۱۰۴] دوستی و علاقه [صفحه ۱۱۲] خاصی داشت می‌گوید: یک روز «ابن ابی‌داود» از دربار «معتصم» خلیفه عباسی بازگشت در حالی که غمگین بود، علت را جویا شدم گفت: امروز آرزو کردم که کاش! بیست سال پیش مرده بودم! پرسیدم: چرا؟ گفت: به خاطر آنچه از ابوجعفر - امام جواد (ع) - در مجلس معتصم بر سرم آمد! گفتم جریان چیست؟ گفت: شخصی به سرقت اعتراف کرد و از خلیفه - معتصم - خواست با اجرای حد الهی او را پاک سازد. خلیفه همه‌ی فقها را گرد آورد و محمد بن علی - امام جواد را نیز فراخواند، و از ما پرسید: دست دزد از کجا باید قطع شود؟ من گفتم: از میچ دست. گفت: دلیل آن چیست؟ گفتم: چون منظور از دست در آیه‌ی تیمم «فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم»: [۱۰۵] «صورت و دست‌هایتان را مسح کنید» تا میچ دست است. گروهی از فقهاء در این مطلب با من موافق بودند و می‌گفتند دست دزد باید از میچ قطع شود، ولی گروهی دیگر گفتند: لازم است از آرنج قطع شود، و چون معتصم دلیل آن را [صفحه ۱۱۳] پرسید گفتند: به گواه اینکه منظور از دست در آیه‌ی وضوء «فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق»: [۱۰۶] «صورت‌ها و دست‌هایتان را تا آرنج بشوید» تا آرنج است. آنگاه معتصم به محمد بن علی - امام جواد (ع) - رو کرد و پرسید: نظر شما در این مسئله چیست؟ گفت: اینها نظر دادند، مرا معاف بدار. معتصم اصرار کرد و قسم داد که باید نظرتان را بگوئید. محمد بن علی گفت: چون قسم دادی نظرم را

می‌گویم، اینها در اشتباهند، زیرا فقط چهار انگشت دزد باید قطع شود و بقیه ی دست باقی بماند. معتصم گفت: به چه دلیل؟ گفت: زیرا رسول خدا (ص) فرمود سجده بر هفت عضو تحقق می‌پذیرد، صورت (پیشانی)، دو کف دست، دو سر زانو، و دو پا (دو انگشت بزرگ پا). بنابراین اگر دست دزد از مچ یا آرنج قطع شود، دستی برای او نمی‌ماند تا سجده نماز را به جا آورد [۱۰۷] در حالی که خدای متعال می‌فرماید: «و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا»: [۱۰۸] سجده گاه‌ها (اعضایی که سجده بر آنها انجام می‌گیرد) از آن خداست. پس با [صفحه ۱۱۴] خدا هیچکس را مخوانید و عبادت نکنید» و آنچه برای خداست قطع نمی‌شود [۱۰۹]. «ابن ابی داود» می‌گوید: معتصم جواب محمد بن علی را پسندید و دستور داد چهار انگشت دست دزد را قطع کردند (و ما نزد حضار بی‌آبرو شدیم) و من همانجا (از شرمساری و اندوه) آرزوی مرگ کردم! [۱۱۰]. چند روز بعد از آن «ابن داود» از روی حسد و کینه‌توزی نزد معتصم رفت و گفت: به جهت خیرخواهی به شما تذکر می‌دهم که جریان چند روز قبل به صلاح حکومت شما نبود، زیرا در حضور همه ی دانشمندان و مقامات مملکتی، فتوای ابو جعفر (امام جواد) را که نیمی از مسلمانان او را خلیفه و شما را غاصب مردم منتشر و خود برهانی برای شیعیان او شد. معتصم که مایه ی هر نوع دشمنی با امام را در خود داشت از سخنان ابن ابی داود بیشتر خشمگین شد و در صدد قتل امام برآمد، حال باید ببینیم معتصم چگونه مرتکب این جنایت بزرگ شد؟

اجرای توطئه

یکی از وزرای معتصم امام رابه منزل خود دعوت کرد [صفحه ۱۱۵] حضرت از پذیرفتن دعوت او امتناع ورزید و فرمود تو می‌دانی که من در مجالس شما حاضر نمی‌شوم، آن شخص اصرار کرد امام ناچار دعوت او را پذیرفت و به منزل او رفت، بعد از صرف غذا امام احساس مسمومیت نمود، از جا حرکت کرد و مرکب سواری را خواست که از منزل خارج شود، صاحب منزل گفت اینجا بمانید، امام فرمود: بیرون رفتن من از منزل برای تو بهتر است. همان روز اثر سم ظاهر شد و سرانجام حضرت بر اثر زهر در گذشت. [۱۱۱]. در چگونگی به شهادت رسیدن امام جواد (ع)، مسعودی مورخ نامدار قرن چهارم هجری، روایت دیگری نقل می‌کند، وی در اثبات الوصیه می‌نویسد: وقتی که امام جواد (ع) با «ام‌الفضل» از مدینه به بغداد آمد، معتصم و «جعفر» یکی از فرزندان مأمون درباره کشتن آن حضرت با هم تبادل نظر کردند، و مکر و حيله‌ای اندیشیدند! جعفر به خواهرش پیشنهاد قتل امام را نمود زیرا می‌دانست که ام‌الفضل به خاطر اینکه امام جواد (ع) مادر امام علی النقی (ع) را بیشتر از او دوست دارد و از طرفی فرزندی هم از آن حضرت ندارد، نسبت به آن امام بی‌علاقه است. ام‌الفضل تحت تأثیر سخنان برادر و عموی خود قرار گرفت و سمی در انگور رازقی که امام آن را دوست می‌داشت، قرار داد و او را مسموم نمود. و هنگامی که امام از آن انگور اندکی میل فرمود [صفحه ۱۱۶] ام‌الفضل از عمل خود پشیمان شد و گریه و زاری نمود! امام فرمود: چرا گریه می‌کنی به خدا قسم تنگدستی تو را فرا خواهد گرفت و به دردی مبتلا می‌شوی که علاج‌پذیر نخواهد بود و در اثر نفرین امام چنین شد!... برادرش جعفر نیز در حال مستی به چاه افتاد و به هلاکت رسید! [۱۱۲]. مرحوم علامه مجلسی نیز قضیه را به نحو دیگری نقل می‌کند، او می‌نویسد: چون امام جواد (ع) وارد بغداد شد، معتصم به ظاهر امام را احترام کرد و... شربتی از اترج (میوه‌ای است شبیه لیمو که آن را ترنج نیز می‌گویند) آلوده به سم در ظرفی سربسته با کمی برف به وسیله ی غلام خود برای امام جواد (ع) فرستاد غلام خدمت امام آمد و گفت این شربتی است که خلیفه برای خود و نزدیکانش تهیه کرده و از آن نوشیده‌اند و این هم هدیه‌ای است برای شما! امام فرمود: باشد که در شب در وقت افطار میل کنم، غلام گفت: این شربت باید سرد و خنک صرف شود و هر چه امام امتناع نمود غلام نپذیرفت و اصرار نمود تا آنکه حضرت شربت زهر آلود را نوشید و در اثر آن به شهادت رسید! [۱۱۳]. از بررسی این روایات چنین به دست می‌آید که شهادت امام جواد (ع) به هر نحوی که بوده به دستور معتصم خلیفه عباسی بوده است. [صفحه ۱۱۷] در هر حال آنچه میان دانشمندان شیعه شهرت دارد این است که «ام‌الفضل» به تحریک معتصم آن حضرت را به وسیله ی انگور رازقی مسموم کرده است.

[۱۱۴]. اما در تاریخ شهادت امام جواد (ع) در بین مورخین اختلاف وجود دارد: مروج الذهب تاریخ شهادت امام جواد (ع) را در سال ۲۱۹ هجری ذکر نموده است. [۱۱۵]. و در کتاب «سیره الائمه الاثنی عشر»: شهادت امام جواد (ع) را در سال ۲۲۰ هجری می‌نویسد و مرحوم شیخ مفید شهادت آن حضرت را در سال ۲۲۵ هجری می‌داند بنابراین مدت امامت آن حضرت بین ۱۷ و ۱۸ و ۲۳ بوده است. [۱۱۶]. و در کتاب انوار البهیة شهادت امام جواد (ع) را در سال ۲۲۰ هجری می‌نویسد. [۱۱۷]. بدین ترتیب امام جواد (ع) دومین امامی است که به دست همسر خود «ام‌الفضل» مسموم شده و نخستین امامی است که در سن ۲۵ سالگی به شهادت رسیده است و به حسب ظاهر واثق نماز حضرت را خوانده ولی نماز آن حضرت را فرزند برومندش امام هادی (ع) به جا آورد و در کاظمین کنار قبر جدش حضرت موسی بن جعفر (ع) قرار گرفته و مزار شیفتگان و عاشقان دودمان [صفحه ۱۱۸] وحی و رسالت می‌باشد، و گویا دو بیت شعر زیر زمزمه‌ی زائران کوی آن دو امام بزرگ است: انا عائذ بک فی القيامة لائذ الفی لیدیک من النجاة طریقا لا یسبقی فی شفاعتکم غدا احد فلست بحبکم مسبوکا [۱۱۸]. : من در روز قیامت به شما پناه برده نزدیکی با شما را برای خود وسیله‌ی نجات می‌دانم همان طوری که در دنیا کسی بودم که به شما پیوستم، دوست دارم فردای قیامت اول کسی باشم که شفاعت شما شامل حالم گردد. قم - مؤسسه‌ی امام صادق علیه‌السلام سیف‌الله یعقوبی قمشه‌ای ۸ / ۱۱ / ۶۳

پاورقی

- [۱] در منتورج ۲ ص ۲۵۸ - ۲۵۹.
- [۲] در منتورج ۲ ص ۲۵۸ - ۲۵۹.
- [۳] گواه روشن بر این نوع گستردگی از تکمیل، نزول آن در روز غدیر خم است که با نصب امیرمؤمنان برای خلافت و تعیین جانشین، عامل بقاء آن، گردید و شریعت اسلام هم از نظر مکتبی و فکری، و هم از نظر عینیت و بقاء در متن جامعه‌های بشری به حد کمال رسید.
- [۴] صحیح بخاری ج ۱، کتاب علم و کتاب جهاد باب «جوائز الوفد»، صحیح مسلم کتاب وصیت باب ترک وصیت و غیره.
- [۵] ملل و نحل شهرستانی مقدمه چهارم و شرح نهج البلاغه حدیدی ج ۲ ص ۲۰.
- [۶] ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۳.
- [۷] ماسل سیف فی الاسلام فی قاعدة دینیة مثل ماسل علی الامامة فی کل زمان (الملل النحل ج ۱ ص ۲۴).
- [۸] سنن ترمذی ۱۳ / ۱۹۹ باب مناقب اهل بیت النبوی.
- [۹] صحیح مسلم باب فضائل علی ابن ابی طالب.]
- [۱۰] صحیح مسلم ج ۳ ص ۳ باب (الناس تبع لقریش) و صحیح بخاری ج ۴ ص ۱۶۵.
- [۱۱] نهج البلاغه خطبه ۱۴۲.
- [۱۲] کافی ج ۱ ص ۴۱۲، تاریخ الامامیه ص ۱۸۲، برخی تولد او را در دهم رجب سال ۱۹۵ هجری دانسته‌اند.
- [۱۳] کافی: ج ۱، ص ۳۲۳، بحار ج ۴۳ ص ۱۳.
- [۱۴] درباره‌ی شهادت امام هشتم (ع) اقوال متعددی هست: برخی آن را ۲۴ ماه مبارک رمضان و برخی ۲۳ دانسته‌اند و به قولی ۱۷ صفر و به نقلی در آخر ماه صفر رخ داده است و قول مشهور در سال شهادت آن حضرت سال ۲۰۳ هجری است. تولد حضرت جواد (ع) نیز به قول برخی دهم ماه رجب و به قولی ۱۲ یا ۱۵ یا ۱۸ ماه مبارک رمضان است و قول مشهور در سال تولد آن حضرت سال ۱۰۵ هجری است با توجه به این اختلافات نمی‌توان دقیقاً سن آن حضرت را در روز شهادت پدر بزرگوارش معین کرد.
- [۱۵] پیشوای آزاده ص ۱۰.

- [۱۶] مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۳۹۴ - بحار ج ص ۱۰.
- [۱۷] کافی ج ۱ ص ۳۲۱ - ارشاد مفید ص ۲۹۹ - الانوار البهیة ص ۱۲۵ - بحار ج ۵۰ ص ۳۵.
- [۱۸] عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۲۱۶.
- [۱۹] حیاة الحیوان دمیری ج ۱ ص ۷۲.
- [۲۰] حیاة الحیوان ج ۱ ص ۷۲.
- [۲۱] فهرس ابن ندیم ص ۱۰۷.
- [۲۲] دائرة المعارف ج ۱ ص ۶۲۰.
- [۲۳] مناقب آل ابی طالب ج ۲ ص ۲۷۶ - سفینه البحار ج ۲ ص ۳۳۲.
- [۲۴] روز شنبه سوم جمادی الاولی سال ۱۹۳ هجری.
- [۲۵] طبق نوشته ی مورخان یکی از طرق قتل امین است و ما در مقام بیان تمام جریانان تاریخ نیستیم و طبق این قتل وی در شب یکشنبه ۲۵ محرم سال ۱۹۸ هجری بوده.
- [۲۶] ابن اثیر ج ۶ ص ۲۲۱ - ۲۳۰.
- [۲۷] بحار ج ۴۹ ص ۴۹۰.
- [۲۸] فخر سرزمینی است بین مکه و مدینه.
- [۲۹] ولی چون این قیام‌ها با برنامه‌ریزی صحیح انجام نمی‌گرفت ناکام می‌ماند و به همین جهت از جهت اینکه نیروهای این قیام، از نظر تشیع غالباً نیروهای اصیلی نبودند، مورد تایید صد درصد امامان قرار نمی‌گرفت هر چند آنان به غاصب بودن خلفا و حقانیت خود معتقدند بودند.
- [۳۰] اری امیه معذورین ان قتلوا و لاری لبنی العباس من عذر تتمه المنتهی ص ۲۸۰ - تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۳۳۰.
- [۳۱] بحار ج ۴۹ - ص ۲۰۸ - ۲۱۴.
- [۳۲] مروج الذهب ج ۳ ص ۴۶۳.
- [۳۳] تاریخ سیاسی اسلام ج ۲ ص ۷۲.
- [۳۴] تاریخ سیاسی اسلام ج ۲ ص ۶۹.
- [۳۵] ملوک بنی عباس فی الکتب سبعة ولم یأتنا فی ثامن منهم الکتب كذلك اهل الکهف فی الکهف سبعة غداة ثوافیه و ثامنهم کلب و انی لازهی کلبهم عنک رغبة لأنک ذو ذنب و لیس له ذنب.
- [۳۶] سیوطی می‌گوید: معتصم از داشتن غلامان ترک بسیار خرسند بود و برای خرید آنها اشخاصی را به سمرقند و مصر می‌فرستاد و بودجه ی زیادی برای آنها مصرف می‌کرد.
- [۳۷] تاریخ سیاسی اسلام ج ۲ ص ۷۹.
- [۳۸] صاحب قاموس می‌نویسد: وقتی معتصم بنای سامرا را شروع کرد این مطلب بر لشگر او ثقیل آمد و چون تمام گشت و به آنجا منتقل شدند هر کدام از دیدن آن مکان خوشحال شدند، از این جهت «سر من رأی» نامیده شد (تتمه المنتهی ص ۲۹۹).
- [۳۹] مروج الذهب ج ۳ ص ۴۶۶.
- [۴۰] العلاء العشب علی الاطلاق فان کان رطبا فهو الخلی فاذا بیس فهو الحشیش مروج الذهب ج ۳ ص ۴۵۹.
- [۴۱] تاریخ سیاسی اسلام ج ۲ ص ۱۶۳.
- [۴۲] مروج الذهب ج ۳ ص ۴۷۶.

- [۴۳] بحار الانوار ج ۵۰ ص ۷۴.
- [۴۴] نقل این حدیث از باب طعنه به یحیی بود که می‌گویند انحراف جنسی داشته است!
- [۴۵] تاریخ بغداد ج ۱۴ ص ۱۹۱.
- [۴۶] یکی از اعمالی که برای شخص محرم در سفر حج حرام است شکار کردن است.
- [۴۷] احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۲۴۴ - بحار ج ۵۰ ص ۷۶.
- [۴۸] علت این تزویج بعداً بیان خواهد شد.
- [۴۹]ظهار پیش از اسلام در عهد جاهلیت طلاق حساب می‌شد و موجب حرمت ابدی می‌گشت ولی حکم آن در اسلام تغییر یافت و فقط موجب تحریم موقت و کفاره شد،ظهار آن است که مرد به زن خود بگوید: پشت تو، به من یا نسبت به من چون پشت مادرم یا خواهرم یا دخترم هستی و در این صورت باید کفارهظهار بدهد تا همسرش بر او مجدداً حلال شود، کفاره یظهار در کتب فقهی بیان شده است.
- [۵۰] طلاق رجعی یکی از انواع طلاق است در این نوع طلاق، مادامی که عده ی زن تمام نشده است شوهر می‌تواند طلاق را به هم بزند (رجوع کند) و در این صورت عقد ازدواج مجدد لازم نیست.
- [۵۱] احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۲۴۴ - کشف اللغمه ج ۳ ص ۱۴۷.
- [۵۲] اصول کافی ج ۱ ص ۳۵۳ - بحار ج ۵۰ ص ۶۸.
- [۵۳] رجال شیخ طوسی ص ۳۹۷ - ۴۰۹ - البته شیخ طوسی اسامی ۱۱۰ تن از یاران امام را ضبط کرده است و به طور مسلم یاران امام و تربیت یافتگان او بیش از این مقدار بوده‌اند که برخی از آنها به خاطر عدم دسترسی در فهرست نیامده است.
- [۵۴] بحار ج ۵۰ ص ۱۰۵ - غیبت شیخ طوسی ۲۲۵.
- [۵۵] رجال کشی ص ۴۶۰.
- [۵۶] رجال کشی ص ۴۶۰ - مفاخر اسلام ص ۱۱۱.
- [۵۷] رجال کشی ص ۴۶۰.
- [۵۸] رجال کشی ص ۴۶۰.
- [۵۹] رجال مرحوم شیخ طوسی ص ۴۲۲.
- [۶۰] خلاصه ص ۱۴۱.
- [۶۱] تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۶۰.
- [۶۲] رجال کشی ص ۴۹۰ - معجم رجال الحدیث ج ۲ ص ۲۳۷.
- [۶۳] بحار ج ۴۹ ص ۲۶۹.
- [۶۴] رجال کشی ص ۲۱۲ - معجم رجال الحدیث ج ۱۵ ص ۱۰۷.
- [۶۵] معجم رجال الحدیث ج ۱۵ ص ۱۰۹.
- [۶۶] معجم رجال الحدیث ج ۱۵ ص ۱۰۸.
- [۶۷] رجال کشی ص ۲۱۲ - معجم رجال الحدیث ج ۱۵ ص ۱۰۹.
- [۶۸] رجال برقی ص ۵۴ - رجال کشی ص ۴۶۱.
- [۶۹] فهرست ابن ندیم ص ۳۲۴ - و ترجمه فارسی ص ۴۰۶.
- [۷۰] علامه مجلسی اول ملا محمد تقی اصفهانی متوفی به سال (۱۰۷۰ هجری) و پسرش علامه مجلسی دوم ملا محمد باقر متوفی به

سال (۱۱۱۰ هجری) هر دو از مفاخر دانشمندان شیعه به شمار می‌روند. خدمات ارزنده‌ی این پدر و پسر به مذهب شیعه و رواج مذهب اهل بیت عصمت و طهارت چنان درخشان و بی‌نظیر است که نیازی به توضیح ندارد.

[۷۱] تنقیح المقال ص ۳۲۸.

[۷۲] غیبت شیخ طوسی ص ۱۱۶.

[۷۳] رجال شیخ ص ۳۹۸ - ۴۰۱.

[۷۴] محدث عالی قدر مرحوم حاج میرزا حسن نوری متوفی به سال (۱۳۲۰) در باب دوم کتاب «دارالسلام» در حرف الف از «حقوق برادران دینی» تحت عنوان «اخلاص» می‌نویسد: در کتاب «منهاج الصلاح فی مختصر المصباح» تالیف آیه‌الله علامه حلی، در اعمال ماه ذی الحجه، از احمد بن محمد بن خالد برقی صاحب کتاب «محاسن» نقل می‌کند که گفت: «من...» و آنگاه این داستان را نقل می‌کند.

[۷۵] کوتکین: از امرای ترک بود که در اواسط قرن سوم هجری سال‌ها خود و پدرش «سامکین» در ایران و عراق از طرف خلفای بنی عباس حکومت می‌کردند.

[۷۶] من اخلص نیته فی قضاء حاجه اخیه المؤمن جعل الله نجاتها علی یدیه و قضی له کل حاجته فی نفسه.

[۷۷] و ابتغ فیما آتاک الله الدار الآخره و لا- تنس نصیبک من الدنیا و احسن کما احسن الله الیک و لا تبغ الفساد ان الله لا یحب المفسدین (سوره قصص آیه ی - ۷۷).

[۷۸] همه‌ی آن حدود را کوتکین تصرف و مصادره کرده بود.

[۷۹] مفاخر اسلام ج ۱ - ۳۶۹.

[۸۰] رجال شیخ طوسی ص ۴۱۰.

[۸۱] مهدی موعود ترجمه جلد ۱۳ بحارالانوار به نقل از غیبت شیخ طوسی ص ۶۲۱.

[۸۲] غیبت شیخ طوسی ص ۲۲۰.

[۸۳] عیون المعجزات ص ۱۰۹.

[۸۴] ارشاد مرحوم شیخ مفید ص ۳۰۴ - احقاق الحق ج ۱۲ ص ۴۲۷.

[۸۵] بحار ج ۴۹ ص ۳۰۳.

[۸۶] بحار ج ۵۰ ص ۴۸.

[۸۷] مقتل الرجل بین لحيته (کشف الغمه ج ۳ ص ۱۳۹).

[۸۸] من استحسن قبیحا کان شریکا فيه (نور الابصار ص ۱۸۰ - احقاق الحق ج ۱۲ ص ۴۳۱ - کشف الغمه ج ۳ ص ۱۳۹).

[۸۹] قال علیه السلام: فی جواب رجل قال له اوصنی بوصیه جامعه مختصره: صن نفسک عن عار العاجله و نار الاجله (احقاق الحق ج ۱۲ ص ۴۳۹).

[۹۰] المؤمن یحتاج الی ثلاث خصال: توفیق من الله، و واعظ من نفسه، و قبول ممن ینصحه. (تحف العقول ص ۴۵۷).

[۹۱] العامل بالظالم و المعین له و الراضی به شرکاء و ان یوم العدل علی الظالم اشد من یوم الجور علی المظلوم، و ان العلماء غرباء لکثره الجهال بینهم (سیره الأئمه ص ۴۶۲).

[۹۲] لن یتکمل العبد حقیقه الايمان حتی یؤثر دینه علی شهوته، و لن یهلك حتی یؤثر هواه و شهوته علی دینه، (الفصول المهمه ص ۲۵۷ - احقاق الحق ج ۱۲ ص ۴۳۲).

[۹۳] موت الانسان بالذنوب اکثر من موته بالاجل و حیاته بالبر اکثر من حیاته بالعمر. (الفصول المهمه ۲۵۷ - نورالابصار ص ۲۲۱ -

احقاق الحق ج ۱۲ ص ۴۳۲).

[۹۴] لو كانت السماوات و الارض رتقا على عبد ثم اتقى الله تعالى لجعل منها (منهما خ ل) مخرجا.

[۹۵] من استفاد اخا في الله فقد استفاد بيتا في الجنة (تاريخ بغداد ج ۳ ص ۵۴).

[۹۶] اياك و مصاحبة الشريير فانه كالسيف المسلول يحسن منظره و يقبح آثاره (انوار البهية ص ۱۳۳).

[۹۷] عز المؤمن غناه عن الناس (انوار البهية ص ۱۳۳).

[۹۸] الحمد لله اقرارا بنعمته، و لا اله الا الله اخلاصا لوحدا انيته، و صلى الله على محمد سيد بريته، و الاصفياء من عترته. اما بعد فقد

كان من فضل الله على الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام، و قال سبحانه: و انكحوا الايامى منكم و الصالحين من عبادكم و امائكم ان

يكونوا فقراء يغنيهم الله من فضله و الله واسع عليم» (سوره ی نور آیه ی ۳۲) احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۲۴۲.

[۹۹] احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۲۴۳ - بحار ج ۵۰ ص ۷۷.

[۱۰۰] کافی ج ۱ ص ۴۹۴ - بحار ج ۵۰ ص ۶۰.

[۱۰۱] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۴.

[۱۰۲] منتهی الامال ج ۲ ص ۲۳۵ به نقل از تحفه الازهار. (مرحوم محدث قمی در همین کتاب و همین صفحه می نویسد: از تاریخ

قم ظاهر می شود که زینب و ام محمد و میمونه نیز دختران حضرت جواد (ع) بوده اند و شیخ مفید در شمارش دختران آن حضرت از

دختری به نام امامه یاد کرده است.

[۱۰۳] «ابن ابی داود (یادواد) در زمان مأمون، و معتصم، و واثق، و متوکل قاضی بغداد بود و بین او و وزیر معتصم «محمد بن

عبدالملک» دشمنی وجود داشت و او در سال ۲۳۳ هجری فلج شد و متوکل بر او و فرزندش غضب نمود، یکی از کارهای ابی داود

در زمان قضاوت این بود که از ابی الولید (محمد بن احمد) ۱۲۰ هزار دینار و قطعه جواهری به ارزش ۴۰ هزار دینار مصادره نمود، و

در اواخر عمر به دستور متوکل از سامراء به بغداد تبعید شد و در سال ۲۴۰ هجری در گذشت و «رزقان» لقب ابی جعفر زیات است

(که مردی محدث بوده) و پدرش به نام عمرو بوده که بزرگ طائفه ی اصعمی محسوب می شده.

[۱۰۴] «ابن ابی داود (یادواد) در زمان مأمون، و معتصم، و واثق، و متوکل قاضی بغداد بود و بین او و وزیر معتصم «محمد بن

عبدالملک» دشمنی وجود داشت و او در سال ۲۳۳ هجری فلج شد و متوکل بر او و فرزندش غضب نمود، یکی از کارهای ابی داود

در زمان قضاوت این بود که از ابی الولید (محمد بن احمد) ۱۲۰ هزار دینار و قطعه جواهری به ارزش ۴۰ هزار دینار مصادره نمود، و

در اواخر عمر به دستور متوکل از سامراء به بغداد تبعید شد و در سال ۲۴۰ هجری در گذشت و «رزقان» لقب ابی جعفر زیات است

(که مردی محدث بوده) و پدرش به نام عمرو بوده که بزرگ طائفه اصعمی محسوب می شده.

[۱۰۵] سوره ی مائده آیه ی ۵.

[۱۰۶] سوره ی مائده آیه ی ۵.

[۱۰۷] در حالی که اگر چهار انگشت دزد بریده شود باز قسمت مهمی از دست باقی می ماند که سجده با آن انجام می گیرد.

[۱۰۸] سوره ی جن آیه ی ۱۸.

[۱۰۹] هرگاه مقصود از مساجد، در آیه همان جایگاههای سجده باشد استدلال با تنزیل و ظاهر آیه است و اگر مقصود از مساجد

معابد باشد، استدلال با تاویل آیه است که فقط امام معصوم از آن آگاه است ولی چون امام در مقام استدلال بود طبعاً طرف

مخالف به عصمت امام معتقد نبود، ناگزیر باید گفت: استدلال با تنزیل و ظاهر آیه است.

[۱۱۰] تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۳۱۹ - بحار ج ۵۰ ص ۵.

[۱۱۱] بحار ج ۵۰ - ص ۶ - وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۴۹۰ تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۳۱۹.

[۱۱۲] اثبات الوصیة ص ۱۲۹ - انوارالبهیة ص ۱۳۵.

[۱۱۳] جلاء العیون ص ۵۶۵.

[۱۱۴] بحار ج ۵۰ ص ۱۰.

[۱۱۵] مروج الذهب ج ۳ ص ۴۶۴.

[۱۱۶] سیرة الائمة الاثنی عشر ج ۲ ص ۴۶۵.

[۱۱۷] انوار البهیة ص ۱۳۳.

[۱۱۸] سیرة الائمة الاثنی عشر ج ۲ ص ۴۶۵.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰-

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکنند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد.»



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

